

چه باید کرد؟ نقدی به گذشته و نگاهی به امروز

عوامل موثر در شکل دهی تحولات سیاسی- اجتماعی ایران امروز

موانع و راهکارهای تغییر سیاسی

نقش "اصلاح طلبان" حکومتی در تداوم عمر نظام



حنیف حیدر نژاد

بهار ۱۳۹۵ / ۲۰۱۶

فصل اول

مهمترین عوامل و بازیگران تاثیر گذار بر تحولات سیاسی- اجتماعی ایران و مشخصه های آنها

۱. سیستم سیاسی / حکومت/ نظام جمهوری اسلامی، دو مشخصه اصلی نظام جمهوری اسلامی
الف) حذف و سرکوب هرگونه اندیشه " غیر خودی"
ب) دخالت دین در حکومت

۲. گروه های سیاسی

۲,۱ گروه های سیاسی مخالف نظام جمهوری اسلامی

۲,۲ جریان های سیاسی اصلاح طلب

۳. مردم/ جامعه

۴. عوامل دیگر (اشاره ای به سه عامل دیگر)

۵. مهمترین عامل و تعیین کننده ترین عامل

۵,۱ مهمترین عامل

۵,۲ تعیین کننده ترین عامل

فصل دوم

نظام جمهوری اسلامی و استراتژی و تاکتیک های مختلف در قبال آن

دوره اول (دوره فعالیت های مسالمت آمیز سیاسی و سرکوب آنها از سال ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰)

۱. استراتژی همکاری و شراکت در قدرت

۲. استراتژی ممانعت و التزام به قانون اساسی با هدف کسب قدرت یا مشارکت در قدرت

۳. استراتژی مخالفت و مبارزه با نظام جمهوری اسلامی

دوره دوم (شروع و گسترش جنگ مسلحانه، شکل گیری ائتلاف سیاسی شورای ملی مقاومت، اعدام و

کشتار زندانیان سیاسی، پایان عصر خمینی)

۱. استراتژی جنگ مسلحانه و سرنگونی از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تا عملیات فروغ جاویدان ۱۳۶۷

۱,۱ جنگ آزادیبخش، ارتش آزادیبخش

۱,۱,۱ چند ویژگی ارتش آزادیبخش

دوره سوم (از دوم خرداد ۱۳۷۲ تا ۶ دی ۱۳۸۸) (عاشورای ۸۸) و تا اول اسفند ۱۳۸۹ حبس خانگی میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی/ از ۱۲ مرداد ۱۳۹۲، شروع ریاست جمهوری حسن روحانی تا امروز: فروردین ۱۳۹۵)

۱. شکلگیری و رشد "اصلاح طلبان" درون حکومتی
 ۱,۱. شروع حکومت خامنه ای، به محاق رفتن فعالیت های ضد جمهوری اسلامی، رشد مبارزات "اصلاح طلبانه"

۲. آرایش جدید جناح های حکومتی با هدف قبضه کامل قدرت

۳. تضاد بنیادین و ساختاری

۴. فرصتی برای رفرم و یک شانس تاریخی از دست رفته برای حاکمیت

۵. نیاز "نظام" به "اصلاح طلبان"

۶. فینال رودروئی جناح حاکم و "اصلاح طلبان"؟

فصل سوم

خلاصه و نتیجه گیری پایانی

۱. استراتژی اولیه خمینی

۲. آرایش جدید جناح های حکومتی با هدف قبضه کامل قدرت

۳. نظام جمهوری اسلامی و نیاز جناح های آن به هم

۴. مردم ایران تسلیم نظام جمهوری اسلامی نشده اند

۵. ضرورت کار فرهنگی

۶. وضعیت قفل سیاسی- اجتماعی

۷. جایگزین کردن ارزش ها

۷,۱ دیدگاه مبتنی بر ارزش های بنیادین

۷,۲ انتقاد از خود و پاسخ من به سوال با رژیم جمهوری اسلامی چه باید کرد؟

۸. چه می توان کرد؟ فروپاشی و تدارک و آماده سازی آمادگی برای انتقال قدرت

۸,۱ تدارک فروپاشی گام به گام

مقدمه

در رابطه با وضعیت حاکم بر ایران بیش از سه دهه است که ذهن و فکر و قلب هر انسان مشتاق آزادی ایران به این سوال مشغول است: چه باید کرد؟ چه کار می توان کرد؟ نوشته حاضر تلاش دارد تا یک ترتیب زمانی از مبداء انقلاب ۱۳۵۷ را رعایت کند.

برای آنکه به سوال "چه باید کرد؟" پاسخ داد، ابتدا باید دید چطور شد که در این نقطه ایستاده و به اینجا رسیدیم؟ چرا اینگونه شد که اکنون هست؟ با پرهیز از بررسی مشروح تاریخی و جامعه شناسی و ...، این نوشته با نگاهی سریع و تیزتر وار به برخی از مهمترین نکات در ارتباط با بازیگران مهم در عرصه ی تغییر و تحولات مرتبط با ایران بعد از انقلاب ۱۳۵۷ به این موضوع می پردازد که استراتژی های مهم در مقابله با رهبری و کلیت نظام جمهوری اسلامی چه بوده است. نقش نیروهای سیاسی اپوزیسیون و مخالف رژیم و راه کارهای آنها بررسی می شود. همچنین به "اصلاح طلبان" حکومتی پرداخته شده و نقش آنها در تداوم عمر نظام بررسی می گردد. در پایان به "چه باید کرد" از دید نویسنده پاسخ داده می شود.

مسئله اگر پاسخ به این سوال حاصل یک کار جمعی یا یک اتاق فکر متشکل از افرادی با توانمندی های مختلف فکری و تخصصی باشد، بویژه اگر چنین کاری در ارتباط مستقیم با مردم یا بخش هایی از جامعه ایران باشد، میزان همه جانبداری آن نظر و نسبت نزدیک به واقعیت آن بیشتر خواهد بود. بر همین اساس، از آنجا که نوشته حاضر نظر و تحلیل فقط یک نفر را در بر می گیرد مطمئناً ضعف و کاستی های خود را دارد.

این مطلب قبلاً در چهار قسمت جداگانه منتشر شده بود و اینک با تغییراتی در ساختار، بطور یکجا منتشر می شود.

فصل اول

مهمترین عوامل و بازیگران تاثیر گذار بر تحولات سیاسی- اجتماعی ایران و مشخصه های آنها

۱. سیستم سیاسی / حکومت/ نظام جمهوری اسلامی

دو مشخصه اصلی نظام جمهوری اسلامی

الف) حذف و سرکوب هرگونه اندیشه "غیر خودی"

این حذف در مواردی با تخریب شخصیت و حیثیت، خراب کردن چهره افراد یا جریان های سیاسی، به "توبه" کشاندن آنها، به همکاری کشاندن آنها با خود و یا حذف فیزیکی آنها همراه بوده است. شروع این کار با اعدام و حذف فیزیکی وابستگان به رژیم پهلوی و در مواردی کشتن زنان تن فروش در محله های جنوب شهر تهران رقم خورد. در عرصه ایدئولوژیک و در بین قشر روحانیت می توان به حذف آیت الله محمد کاظم شریعتمداری و چند سال بعد به حذف آیت الله حسینعلی منتظری اشاره کرد. در عرصه سیاسی، نهضت آزادی و مهندس مهدی بازرگان و ابولحسن بنی صدر قربانیان برجسته بودند. همزمان با "پاکسازی" در درون هرم قدرت، حذف نیروهای سیاسی رقیب یا مخالف، از طریق کشتار و اعدام و حتی راه اندازی جنگ ادامه داشت که در اساس احزاب کرد در کردستان، نیروهای مدافع اقلیت های ملی در خوزستان و گنبد را در بر می گرفت. نیروهای سراسری مانند سازمان های چپ مارکسیستی و سرانجام سازمان مجاهدین خلق نیز به تدریج به دایره حذف و سرکوب گسترده اضافه شدند. تفکر "خودی و غیر خودی" هیچ مخالف و دگر اندیشی را تحمل نمی کند. در مرکز این اندیشه، تمامیت خواهی کسب قدرت قرار دارد. در طول حکومت ۳۸ ساله ی جمهوری اسلامی، این دایره تنگ و تنگ تر شده و در چند سال اخیر بالاترین افراد نظام (میر حسین موسوی، مهدی کروبی، محمد خاتمی و اکبر هاشمی رفسنجانی) را هم شامل گشته است.

ب) دخالت دین در حکومت

پیروی سیاست از ایده ها و فرامین شرع اسلام و مذهب تشیع، برتری شریعت بر قانون، عدم حاکمیت قانون برای شهروندان، تعریف شهروند بر اساس استانداردهای شرعی (امت، آنهم از نوع وفادار به ولایت فقیه)، عدم پایبندی به موازین و استانداردهای بین المللی در حقوق بین الملل، حقوق بشر، صلح و امنیت منطقه ای و جهانی، دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام مخالفین و مردم عادی، تجاوز و سر به نیست کردن مخالفین و مردم عادی، اخراج از کار و اعمال محرومیت های اجتماعی مخالفین و مردم عادی، زیر فشار قرار دادن افراد برای همکاری و خیر چینی، عدم حاکمیت قانون در دفاع از شهروندان، گسترش رشوه دادن و رشوه گرفتن و فساد گسترده مالی و اخلاقی، گسترش روحیه بدبینی و عدم اعتماد به همدیگر، گسترش فرهنگ ریا و دروغ و دو رنگی و چندگانه بودن، گسترش فرهنگ سکوت و تن دادن به ذلت و ظلم و زورگوئی، گسترش فرهنگ "مصلحت طلبی و مصلحت اندیشی" فردی به قیمت ویرانی همبستگی خانوادگی و اجتماعی و ...

اصل ولایت فقیه در قانون اساسی این نظام به دیکتاتوری فردی جنبه قانونی داده و تنظیم سیاست های کلان کشور را به او محول کرده است. در عرصه حقوق مدنی، اصل ولایت فقیه مردم را فاقد قدرت شعور و تشخیص دانسته و "ولایت" فقیه را ضامن تصمیم گیری های "درست" برای مردم می داند.

او، ولیه فقیه نیز از طریق نهاد ها و یا افرادی که نصب می کند (شورای نگهبان و ...) دخالت مردم در عرصه مشارکت سیاسی- اجتماعی را کنترل و هدایت می کند. به این ترتیب مشخصه ی بارز سیستم سیاسی جمهوری اسلامی ضدیت با اصل کرامت انسان و حقوق بنیادین بشری، ضدیت با اصل حاکمیت ملی، ضدیت با آزادی فردی و اجتماعی، ضدیت با آزادی های سیاسی و دموکراسی، ضدیت با مشارکت مردم در قدرت سیاسی- اجتماعی بوده و بر همین اساس این حاکمیت بر ضد منافع ملی ایران می باشد. مانیپولاتسیون یا شستشوی مغزی و جهت دادن و دستکاری فکر و اندیشه مردم، کنترل سیاسی- اجتماعی، حذف و سرکوب مطالبات سیاسی- اجتماعی و حذف فیزیکی مخالفان ابزارهای اعمال این سیاست هستند.

- «نظام جمهوری اسلامی به دلیل ماهیتی که در بالا به آن اشاره شد و به دلیل نقض سیستماتیک و گسترده حقوق بشر و به دلیل سرکوب مردم و سرکوب هر صدای مخالف و دگراندیش، به دلیل عدم صلاحیت مدیریت و کشورداری، و به دلیل بیگانگی و ضدیت با علم و دانش و فرهنگ و تمدن و پیشرفت، مسئول اول و مسبب اصلی وضعیتی است که امروز کشور و مردم ایران به آن گرفتار شده اند.

- «ولی فقیه و دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی رنگارنگ زیر امر او و همه آنهایی که در سطوح مختلف سیاسی، اطلاعاتی، امنیتی، قانونگذاری، قضائی و تبلیغی سیاست های این نظام را برنامه ریزی می کنند باید در مقابل همه جنگ و جنایت ها و ویرانی هایی که از زمان حاکمیت این رژیم بر سرزمین و مردم ایران تحمیل کردند پاسخگو باشند.

۲. گروه های سیاسی

۲,۱ گروه های سیاسی مخالف نظام جمهوری اسلامی

گروه های سیاسی مختلفی بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷ با گرایشات مختلف مذهبی، ملی، مارکسیستی و یا دموکراتیک و حقوق بشری بطور علنی فعال بودند. وجه مشترک امروز اکثر این گروه ها این است که آنها نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن را قبول ندارند. حاضر به همکاری با این رژیم نبوده و خواهان یک نظام سیاسی دیگر می باشند. برخی از این گروه ها امروز ممکن است دیگر وجود خارجی نداشته باشند. برخی دیگر نیز به مرور زمان ایران را ترک و در خارج کشور مستقر شده و به لحاظ نیروئی و تشکیلاتی آسیب های جدی دیده و میزان تاثیرگذاری و نفوذ آنها بر روند تحولات سیاسی- اجتماعی جامعه امروز ایران بسیار ناچیز است. این گروه ها به لحاظ سنی پیر شده و میزان جذب نیروی جوان در آنها قابل سنجش نیست. این گروه ها اساساً ارتباط فیزیکی با بدنه جامعه را از دست داده اند. (بجز چند حزب گُردی که هنوز بطور سمبلیک گاه و بیگاه به داخل ایران رفت و آمد کرده و با مردم کردستان ارتباط برقرار می کنند). قصد این نوشته پرداختن به یکایک این گروه ها و کارنامه آنها نیست. در اینجا در عام ترین مفهوم، بزرگترین و تاثیرگذارترین آن گروه ها مورد نظر می باشد.

گروه های مختلف سیاسی در سال های اول بعد از انقلاب که هنوز می توانستند بطور علنی فعالیت کنند، نتوانستند در مقابل خمینی و جمهوری اسلامی اش هیچ برنامه و طرح جایگزینی که اقبال عمومی

را به همراه داشته باشد ارائه دهند. آنها البته بخش هائی از مردم و جامعه را پشت سر خود داشتند، اما در مقابل خمینی به عنوان "مرجع تقلید" و در فضای ملتهب و به شدت هیجان زده و احساسی آن زمان این حمایت ها محدود بود و در فضای سرکوب آزادی ها به سرعت تحلیل می رفت. اساس فعالیت گروه های سیاسی بر مخالفت یا ضدیت با جمهوری اسلامی استوار بود. برنامه های ارائه شده از سوی این گروه ها بسیار کلی و فاقد جزئیات بود. آینده نگری، دوراندیشی و استراتژی بلند مدت و مهم تر از همه در نظر گرفتن "منافع ملی" در تصمیم گیری این گروه ها بسیار رقیق بود. خیابان و دانشگاه محل اصلی تلافی و زور آزمائی بین گروه های سیاسی و رژیم تازه به قدرت رسیده بود. رژیم هر روز این گروه ها را از حضور آزاد در جامعه محروم می کرد. امکان تجمع آزاد و نشر را از آنها می گرفت و فضای سیاسی هر چه بیشتر بسته می شد. رژیم هرچه بیشتر تجمع گروه های مخالف را سرکوب می کرد و خشونت، تهمت و اتهام زنی و حذف مخالفین، اصلی ترین زبانی بود که حکومت در مقابل نیروهای سیاسی از آن استفاده می کرد. همزمان، رژیم جمهوری اسلامی هرچه بیشتر به قدیس سازی در مورد خمینی و حکومت اسلامی پرداخته و هر نوع مخالفتی را مخالفت با خدا تبلیغ کرده و از این طریق احساسات توده های عامی را تحریک کرده و نیروهای سیاسی را هرچه بیشتر منزوی می کرد.

نیروهای سیاسی نیز اساساً بر روی تحریک احساسات و "شور انقلابی" جوانان سرمایه گذاری می کردند. اگرچه بسیاری از این گروه های سیاسی "آرمانشهر" و ایده آل ها و مفاهیم جذابی همچون برابری و عدالت اجتماعی یا دموکراسی را فریاد می زدند، اما با تجربه امروز می توان گفت که هم در نزد رژیم حاکم و هم در نزد گروه های سیاسی در ایران، سیاست نه یک علم، بلکه یک فن و "هنر" بود، فن و هنر سخنوری و تحریک و تهییج انسان ها. در بسیاری موارد با استفاده از همین "هنر" بود که مردم فریبی و وعده های پوپولیستی به عنوان برنامه جا زده می شد. درک و فهم گروه های سیاسی و رهبران آنها از سیاست و استفاده از تجارب جهانی در این زمینه بسیار سطحی و یکجانبه بوده و بیشتر آبخور ایدئولوژیک داشته و دگم و منجمد بود. گروه های سیاسی (در عام ترین مفهوم آن) و رهبران آنها بر اساس روش های علمی و منطقی و دمکراتیک، استراتژی و تاکتیک های خود را تنظیم نمی کردند. در نزد آنها شفافیت و پاسخگوئی به افکار عمومی معنی و مفهوم نداشت یا بسیار سطحی بود. در بسیاری از گروه های سیاسی تصمیم گیری ها توسط یک یا چند فرد اتخاذ می شد. امروز نیز بعد از نزدیک چهار دهه، برخی از رهبران سیاسی آن گروه ها هنوز هم پُست و منصب خود را رها نکرده و یک چرخش اساسی در روش کار و تصمیم گیری آنها به چشم نمی آید.

اگر چه هدف فعالیت سیاسی کسب قدرت یا مشارکت در قدرت است، اما گروه های سیاسی نیز مانند رژیم حاکم، تمامیت خواه بوده و راه خود را "تنها ترین و درست ترین" راه می دانستند. فرهنگ گفتگو و همکاری و ائتلاف و پذیرش دیگر گروه های سیاسی بسیار ضعیف بود و هنوز هم هست. هر گروه تلاش می کرد تا خود را در "محور" ائتلاف و همکاری های سیاسی قرار داده و "هژمونی" یا سهم خاصی برای خود طلب می کرد. در گروه های سیاسی نیز در رابطه با حزب و سازمان و تاریخچه آن، یا در مورد رهبر آن نوعی مطلق کردن و "مقدس سازی" دامن زده می شد.

-« نیروهای سیاسی ایران بویژه سازمان مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت و حزب توده و سازمان اکثریت به دلیل سیاست هائی که در اوائل انقلاب اتخاذ کرده و در سال های بعد نیز به شکل دیگری آن را ادامه دادند، نقش بسیار تعیین کننده ای در سمت و سو دادن تحولات سیاسی و اجتماعی به

مسیری که به نفع جمهوری اسلامی و ادامه عمر آن شد، به عهده دارند. جدا از مسئولیت نظام جمهوری اسلامی در سرکوب و اجرای اعدام های گسترده و جدا از مسئولیت این نظام در گسترش فضای ترس و اختناق، جریان های سیاسی فوق نیز به دلیل سیاست های غلط، به دلیل عدم شفافیت و پاسخگوئی به مردم و به دلیل پنهان کردن حقیقت از مردم، نقش مهم و تعیین کننده ای در تداوم عمر نظام جمهوری اسلامی دارند. بسیاری از آن ها در اوائل انقلاب برای اعدام های وابستگان نظام پیشین هورا کشیده و خواهان اعدام های بیشتر شدند. از "تسخیر" سفارت آمریکا دفاع کرده و شب و روز در جلوی آنجا حضور پیدا کرده یا رژه می رفتند. برخی از گروه ها به تندروی های مسلحانه در گوشه و کنار کشور مبادرت کردند. خمینی و نظامش در ادامه ی قبضه کردن کامل قدرت روز به روز دامنه ی سرکوب سیاسی و اجتماعی را گسترش داد. بویژه سرکوب زنان و اقلیت های مذهبی و ملی و سرکوب سازمان های سیاسی شدت گرفته و روزانه تعداد زیادی از هواداران و وابستگان آنها را در سراسر کشور دستگیر کرده، به زندان انداخته و یا در حمله با تجمعات آنها، بویژه تجمعات سازمان مجاهدین خلق افرادی را زخمی کرده یا حتی می کشتند. نیروهای وفادار به خمینی در کردستان نیز به جنگ و قتل و کشتار مردم بی سلاح مبادرت کردند. چند سال بعد در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ رهبری سازمان مجاهدین خلق، خمینی را که تا چند وقت قبل "امام و رهبر" خطاب می کرد، او را بدتر از شاه خوانده و در حالی که توده های سازمانی بی خبر بوده و زمان لازم برای مخفی شدن نداشتند، جنگ مسلحانه اعلام کرد. صحنه سیاسی ایران پس از این بطور رادیکال تغییر کرد. خمینی و نیروهای وفادار به او موج گسترده ای از دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام راه انداخته و دهه ۶۰ را به دهه خونین و سیاه در تاریخ معاصر ایران تبدیل کردند. حزب توده و سازمان اکثریت در همکاری با دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی رژیم از "اعدام های انقلابی" کودکان و نوجوانان دستگیر شده حمایت کرده و خواستار اعدام های بیشتر شدند. در مواردی این دو نیروی سیاسی در دستگیری مخالفین رژیم با نیروهای اطلاعاتی امنیتی در بیرون و در درون زندان همکاری داشتند.

«با درک و فهمی که امروز از مسائل سیاسی دارم، نمره اصلی ردی که به گروه های سیاسی فعال در اوائل انقلاب باید داد را متوجه این می دانم که در ضدیت بر علیه حکومت پهلوی، جانب خمینی را گرفتند. آنها، بویژه رهبران شان، خمینی و افکار او را می شناختند یا به عنوان مدعیان رهبری سیاسی، باید که او و اهداف پلیدش را می شناختند. آنها از افکار ضد زن خمینی و روحانیت حامی او در خرداد سال ۱۳۴۲ با اطلاع بودند. آنها باید به دلیل تجارب تاریخی می دانستند که دخالت مذهب در حکومت به کجا ختم می شود. آنها کتاب حکومت اسلامی خمینی را خوانده یا از محتوای آن با اطلاع بودند. از همین رو نباید فقط بخاطر ضدیت با شاه و نظام پادشاهی، با خمینی همکاری و همراهی می کردند. آنها می توانستند از بختیار حمایت کنند، اما او را تنها گذاشتند. آنها همانموقع نشان دادند تا کجا کوتاه بین بوده و ناتوان از آن هستند که منافع ملی ایران را درست تشخیص دهند. آنها نشان دادند که مصلحت طلب بوده و بخاطر شرکت داده شدن در بازی قدرت، حاضر شدند چشم بر حقایق بسته و نیروهای جوان و بی خبر میلیونی که به آنها اعتماد کرده بودند را بی اطلاع از همه این زمینه های تاریخی نگه داشته و آنها را با شعارهای دروغین به سربازان یک مصرف بازی قدرت خود در مقابله با خمینی تبدیل کردند. نیروهای با انگیزه و پرتوان و با استعدادی که خمینی و دستگاه های سرکوبگرش اکثر آن جوانان را در ظرف چند سال از بین بردند. به دلیل همان سابقه و نمره ردی، آن نیروهای سیاسی و رهبران شان، امروز صلاحیت رهبری سیاسی جامعه ایران را ندارند. آنها قبل از

هر چیز باید در مورد سیاست ها و تصمیم گیری های خونبار و ویرانگرشان در تقریباً چهار دهه ی گذشته پاسخگو باشند.

۲،۲ جریان های سیاسی "اصلاح طلب"

گروه ها و جریان هایی که امروز به عنوان "اصلاح طلب" شناخته می شوند، در اساس توسط شخصیت هایی تشکیل و گرداننده می شوند که اغلب در تقریباً چهار دهه ی گذشته در سطوح میانی و بالای رهبری در دستگاه های مختلف سیاسی، اطلاعاتی، امنیتی، قانونگذاری، قضائی و مدیریتی در نظام جمهوری اسلامی فعال بوده اند. مشخصه اصلی آنها این است که خواهان حفظ نظام موجود بوده و از رفتن و پایان آن صحبت نمی کنند. آنها از "تغییر و اصلاحات" در چهارچوب قانون اساسی همین رژیم دفاع می کنند. هر نقد و انتقاد آنها و حتی مقابله ی آنها با ولی فقیه به عنوان بالاترین فرد تصمیم گیرنده نظام، در چهارچوب یک زور آزمائی و جنگ قدرت در درون همین نظام موجود قابل فهم و تعریف کردن است. آنها به هیچ وجه به خط قرمزهایی مانند کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ نزدیک نمی شوند. این در حالی است که آنها به دلیل پُست و مناصبی که در ده های گذشته داشته اند، از بسیاری از تصمیم گیری های منجر به جنگ و جنایت و اعدام و یا تروریسم در خارج از ایران مطلع هستند. این اشخاص، امروز به دلیل ارتباطاتی که هنوز با افراد دیگری در درون حاکمیت دارند به بسیاری از اطلاعات مهم در درون رژیم دسترسی دارند، اما به هیچ وجه به روشنگری در زمینه هایی که گفته شد اقدام نمی کنند و هنوز دریائی از اطلاعات را دست نخورده برای خود حفظ کرده اند. آنها به هیچ وجه در ادعایشان در مورد "اصلاح" کردن وضعیت صادق نیستند، زیرا هرگاه در قدرت بوده اند (زمان ریاست جمهوری خاتمی، مجلس ششم و...) کماکان به قوائد بازی در چهارچوب حفظ تمامیت نظام وفادار مانده و هر کجا لازم شده به همان مردمی که به آنها رای داده اند نیز پشت کرده یا آنها را تنها گذاشته اند. (خاتمی و جنبش دانشجویی در سال ۱۳۷۸، موسوی و کروبی و آمدن به میدان میلیون ها انسان به خیابان ها و خویشتن داری آنها در رهبری موج اعتراضی که چندین ماه طول کشید). رهبران "اصلاح طلبان" به طور صریح از لغو کامل مجازات اعدام و لغو حجاب اجباری و لغو دیگر موارد نقض حقوق بشر سخن نمی گویند. آنها عمداً به کلی گوئی پرداخته و یا دو پهلو سخن می گویند تا راهی برای تعبیر و تفسیر و فرار از آنچه گفته اند باز نگه دارند. آنها تلاش زیاد می کنند تا اسلام را با دموکراسی همخوان نشان دهند و از اسلام رحمانی و "دوران طلایی امام" سخن می گویند، اما حاضر نیستند در مورد اطلاعات یا مسئولیت های خود در همان "دوران طلایی" و در ارتباط با کشتار و اعدام و زندان و شکنجه و تجاوز و ... چیزی بگویند. البته اگر هم ناگزیر شوند که چیزی بگویند، به نقش و دانسته های خود کمتر پرداخته و به حرف های کلی بسنده می کنند.

بخشی از رهبران "اصلاح طلبان" در یک دهه گذشته به خارج از ایران آمده و از کشورهای مختلف محل سکونتشان و در پیوند با یاران و حامیانشان در داخل ایران همان خط و سیاست ها را تبلیغ و دنبال کرده یا به عنوان "اتاق فکر" مستقر در خارج کشور به برنامه ریزی و سازماندهی برای پیشبرد اهدافشان مشغول هستند. ("انتخابات" مجلس خبرگان و شورا در هفتم اسفند ۱۳۹۴ و کمپین "رای اعتراضی" و تلاش برای جلوگیری از بالا آمدن رقیبان "اصلاح طلبان" با عنوان حذف "داعشی" ها و

خشونت گرایان). "اصلاح طلبان" در خارج کشور هرچه بیشتر ژست دمکراسی و حقوق بشر می گیرند، هر چه کمتر در مورد مسئولیت های خودشان در "دوره طلایی امام" سخن می گویند.

"اصلاح طلبان" بطور نسبی دارای قدرت نفوذ و تاثیر گذاری بر افکار عمومی در جامعه ایران هستند. "انتخابات" هفتم اسفند ۱۳۹۴ این قدرت و نفوذ را اثبات کرد. حمایت بخشی از جامعه ایران از اصلاح طلبان اما، الزاما به معنی پذیرش سیاست "اصلاح طلبان" از سوی مردم نیست. در تظاهرات سال ۱۳۸۸ حمایت مردم از موسوی در اساس برای پنهان شدن پشت سر او بود تا از این طریق مخالفان با جمهوری اسلامی را نشان دهند. بر همان سیاق در هفتم اسفند سال ۱۳۹۴ نیز آندسته از مردم که به دعوت "اصلاح طلبان" پاسخ داده و در انتخابات شرکت کردند، هدفشان در درجه اول نه گفتن به خامنه ای بود.

«- رهبران "اصلاح طلبان" چه در داخل یا خارج کشور بخشی از تمامیت نظام جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند و فعالیت آنها در راستای حفظ نظام و ادامه ی عمر آن قابل فهم است. رهبران "اصلاح طلبان" در حد خود در قبال همه جنایت ها و ویرانگری هائی که در دوره حاکمیت جمهوری اسلامی واقع شده است، پاسخگو هستند. تا زمانی که آنها بطور مشخص و دقیق نقش یا دانسته های خود در مورد جنایت های رژیم اسلامی حاکم بر ایران را با جزئیات و بطور کامل بیان نکنند و تا زمانی که مسئولیت های گذشته خود و نقشی که در تصمیم گیری های مختلف داشته اند را به طور دقیق به اطلاع افکار عمومی نرسانده و در قبال آن آماده به پاسخگویی نباشند، هر ادعای آنها در رابطه با حکومت عرفی و حقوق بشر و دمکراسی و فریبکاری است. در یک کلام، "اصلاح طلبان" "چرخ پنجم" نظام جمهوری اسلامی بوده و به مثابه "راه خروج اضطراری" این نظام در مواجهه با شرایط بحرانی داخلی و بین المللی عمل می کنند. "اصلاح طلبان" در اذهان عمومی توهم پراکنی کرده، موج سرخوردگی و خانه نشینی را تقویت کرده و عملا تحولات دمکراتیک را به نفع ادامه ی عمر نظام جمهوری اسلامی گُند کرده و این تحولات را به عقب می اندازند.

۳. مردم/ جامعه

واژه "مردم" در این نوشته یک لفظ عام است و منظور از آن تک تک ایرانیان نمی باشد. برای شناخت تغییر و تحولات یک جامعه لازم است تا مردم و روحیه ی عمومی حاکم بر مردم یک کشور را بررسی کرد. این بررسی اگر واقع بینانه و بی طرفانه باشد می تواند در کنار نقاط قوت، نقاط ضعفی را هم نشان دهد. تاکید بر برخی مشخصه ها و یا نقاط ضعف یک مردم و یک جامعه به معنی قضاوت یا صدور حکم در مورد آنها نمی باشد. نباید "مردم" را مقدس کرد و از بررسی مشخصات، ویژگی ها و ضعفها و کمبودهای آن خودداری نمود. بر این اساس، آنچه در این نوشته می آید برداشت های شخصی نویسنده و مبتنی بر تجربه و مطالعات و پژوهش های اوست و البته نسبت دارد.

مردم هر کشور و جامعه ای، حتی آنزمان که کسی از کشور خود به نقطه ای دیگر مهاجرت کرده یا نقل مکان می دهد از یک "حافظه جمعی" برخوردار هستند. بر مردم هر کشور یا جامعه یک "روح کلی" حاکم است که بسیاری از تصمیم گیری های آنها از آن نشأت می گیرد. این "روح کلی" حاصل تجارب تاریخی گذشته یا همان حافظه جمعی و نیز حاصل داد و ستدهای فکری و اندیشه ای در زمان

حاضر است. بسیاری از عوامل می‌توانند در زمان حاضر بر شکل‌گیری و سمت‌دهی یک اندیشه یا روحیه غالب تاثیر بگذارند. از مهمترین این عوامل دسترسی به اطلاعات موثق و آگاهی علمی و تخصصی از وقایع است. روش فکر و نوع استدلال و شیوه ارتباط اجتماعی انسان‌ها با یکدیگر، همچنین رویکرد عمومی در مواجهه یا در حل مسائل سیاسی و اجتماعی، یک عامل مهم دیگر به شمار می‌آید که یک روحیه و رفتار اجتماعی غالب را شکل داده و آن را از روحیه‌ی عمومی دیگر مردمان تفکیک می‌سازد. عوامل تاثیرگذار دیگر در شکل‌دهی روحیه‌ی اجتماعی مردم یک کشور را می‌توان اینگونه تیتز وار برشمرد: نقش سیستم سیاسی حاکم و رویکرد آن با جریان آزاد اطلاعات و آگاهی‌رسانی، نقش سیستم آموزشی و تربیتی در رابطه با یادگیری شیوه‌ی تفکر و استدلال و یادگیری و نهادینه کردن رواداری سیاسی و اجتماعی و احترام به آزادی و عقاید مختلف، میزان منابع متنوع علمی و اطلاعاتی در یک جامعه و میزان دسترسی آزاد به آنها، میزان آزادی اجتماعی و فردی در بیان فکر و اندیشه و تبادل نظر در مورد آنها، میزان تاثیرپذیری جامعه از شایعه و میزان گستردگی آن. میزان علم و سواد و دانش و فرهنگ عمومی در جامعه و ...

برخی از مهمترین مشخصه‌های عمومی جامعه و مردم ایران در آستانه انقلاب ۱۳۵۷ و بعد از آن را -بدون قصد ارزشگذاری- می‌توان اینگونه برشمرد:

کمبود اطلاعات و آگاهی و خرد و درک سطحی از مفاهیمی چون دموکراسی، حقوق بشر، انقلاب، سکولاریسم. با وجود عدم آگاهی و عدم اطلاعات، پیروی از آیت‌الله روح‌الله خمینی یا پیروی از گروه‌های سیاسی مختلف در حالی که اندیشه‌های آنها را به درستی نمی‌شناختند و بسیاری حتی تازه نام خمینی را می‌شنیدند. هیجان‌زدگی، دمدمی مزاج بودن (دقیقه ۹۰ ی بودن) و بر پایه احساسات تصمیم‌گیری کردن. تاثیرپذیری بالا از شایعات و عدم تمایل یا حتی نوعی تنبلی برای مطالعه و اطلاع‌یابی از عمق و شناخت زمینه‌های وقایع. تعصب و جزمیت فکری هم در مسائل مذهبی و هم در مسائل روزمره (حرف مرد یکی است). روحیه شدید مردسالاری و تمایل به دخالت قیم‌مابانه در زندگی دیگران. ندیدن یا حتی فرار از دیدن نقش و مسئولیت خود در رقم خوردن و شکل‌گیری حوادث و وقایع و برجسته کردن یک عامل خارجی و انداختن "تقصیر" به گردن دیگران (شاه را انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها بردند، خمینی هندی زاده است، این یا آن سازمان عامل سیا است و ...). صریح نبودن و حرف و نظر خود را واضح و شفاف نگفتن، به جای آن کلی‌گویی و با ایماء و اشاره حرف زدن و راه را برای هر نوع تفسیر یا سوء تفاهم باز گذاشتن و از آن طریق البته راه را برای فرار خود باز نگه داشتن. حاصل این رفتار: این احتمال بالا می‌رود که هر کس منظور طرف مقابل را طور دیگر بفهمد. اما در عین حال گوینده انتظار دارد تا با وجود این شیوه‌ی رفتار اجتماعی، مخاطبان او حرف و نوشته‌اش را آنطور بفهمند که خودش می‌خواهد.

برخی از روحیه‌های جمعی در ایران امروز نسبت به اوائل انقلاب، عوض شده یا حتی کاملاً متفاوت است. دلیل آن می‌تواند درس‌گیری از همان حافظه و تجارب تاریخی و ترس از سرکوب و زندان و دستگیری و شکنجه و اعدام باشد. دلیل دیگر می‌تواند تاثیرپذیری از تحولات جهانی باشد. بی‌آنکه قصد ارزشگذاری در کار باشد، می‌توان برخی از این روحیه‌های تغییر کرده را اینطور برشمرد: روحیه فداکاری و از خودگذشتگی به حداقل رسیده است. روحیه فردیت و خودخواهی و مصلحت‌اندیشی و مصلحت‌طلبی مبتنی بر منافع شخصی به قیمت نگاه‌ابزاری به دیگران و یا حتی آسیب

رساندن به دیگران برای حل مشکل خود بالا رفته است. همبستگی خانوادگی و اجتماعی به شدت تضعیف شده است. دروغ و ریا و فریبکاری، چاپلوسی و تملق بیشتر شده است. "نق نق" کردن افزایش، اما اعتراض یا مبارزه کردن برای احقاق حق پائین آمده است. دفاع و پیروی چشم بسته از افراد یا گروه های سیاسی کمتر شده، نوعی سیاست زدگی و یا سرخوردگی عمومی رشد کرده که با خود نوعی افسردگی اجتماعی را تقویت کرده است. تمایل به کار دسته جمعی و سازماندهی و تشکیلاتی حتی در مواردی که موضوع کاملاً خصلت صنفی دارد کم شده است. (تأثیر مستقیم سرکوب و بگیر و ببندهای نظام سیاسی)، مصلحت اندیشی توأم با قبول تحقیر و ذلت پذیری و توجیه آن رشد کرده است. (انتخاب بین بد و بدتر. حمایت از اصلاح طالبان و همزمان تجربه ی روزمره تحقیر و سرکوب از طریق گشت ارشاد یا بسیاری موارد دیگر در زمینه آزادی های فردی و اجتماعی یا کار و اشتغال و تورم و فساد ...).

جامعه ایران همچنین بویژه در دو دهه ی گذشته شاهد تغییر و تحول در زمینه هویتی شده است. در یک واکنش (بخشا احساسی و بخشا باورمندانه)، اسلام گریزی رشد کرده است. در مقابل این گریز، "ایرانیّت" و گرایش به باور و آئین های ایران باستان رشد کرده است. (امکان سنجش اینکه این تغییر و تحول تا کجا با مطالعه و آگاهی همراه بوده یا چه میزان یک واکنش هیستریک بوده یا چه میزان فقط بخاطر مخالفت با سیستم سیاسی حاکم است و یا حتی چه مقدار از آن در چهارچوب پیروی از "مد روز" قابل فهم است، وجود ندارد). بخشی از این گرایش با عرب ستیزی از موضع شونینستی همراه است. در کنار این گرایش، گرایش به مذاهب دیگر، بویژه مسیحیت رشد داشته است. گرایش به "ریشه" ی تاریخی در بین ملیت ها نیز رشد کرده و بسیاری در گوشه و کنار ایران هویت خویش را در ضدیت با سیستم سیاسی مرکز گرای حاکم، با هویت ملی خود تعریف می کنند. به لحاظ هویتی، گرایش به غرب و ارزش های غربی نیز رشد کرده است. (در بین مردم نوعی اصرار برای نشان دادن چهره دیگری از ایران و ایرانی به کشورهای غربی وجود دارد. چهره ای که رژیم حاکم به دنیا معرفی کرده با خشونت، مداخله جوئی، جنگ، تروریسم، بی اعتنائی به قوانین بین المللی همراه است. بر این اساس یک نفر ایرانی در نظر جهانیان اغلب انسانی خطرناک، عقب افتاده، خشونت طلب و غیرمتمدن دیده شده و با او به دیده ای منفی نگریسته می شود. این تلقی باعث شده تا بسیاری با انگیزه ای که در آن حس "غرور ملی" شان آسیب دیده خواهند چهره دیگری از ایران و ایرانی به جهانیان نشان دهند). نمی توان بطور دقیق گفت چه میزان از این تغییرات ریشه دار و بر پایه ی فهم و درک و آگاهی است. اما این حس وجود دارد که همانطور که در آغاز انقلاب ۱۳۵۷ بسیاری از گرایشات هویتی برآمده از احساسات بود، بخشی از تغییرات هویتی امروز نیز برآمده از واکنش های احساسی و بویژه ناشی از نوعی مخالفت و مقابله با سیستم سیاسی و مذهب حاکم است.

«جامعه ایران از خشونت و جنگ و انقلاب و تأثیراتی که یک تغییر انقلابی می تواند پس از خود به همراه بیاورد وحشت دارد. در حافظه جمعی، انقلاب با کشتار و زندان و جنگ تداعی می شود. جنگ های داخلی در کشورهای همسایه ایران در یک دهه ی گذشته مردم را نسبت به هر تغییر سیاسی محتاط کرده است. این سوال که اگر این رژیم برود، بعدش چه می شود و از کجا معلوم که وضع بهتر بشود، به صورت ناخود آگاه روحیه عمومی سیاسی- اجتماعی مردم را به سمتی هدایت کرده که به وضع حاضر تن دهند و در حد منافذی که در همین سیستم برای آنها جای نفس کشیدن و تغییر و تحول باقی گذاشته است، تغییر را - حتی در حد قطره چکانی- جستجو کنند. این وضعیت وقتی چندین دهه ادامه پیدا می کند روحیه ای به شدت محافظه کار، بدبین، بی اعتماد و مصلحت طلب را شکل می دهد.

روحیه ای که در آن این منطق قدرت می گیرد که: "باید همین را که امروز داریم چسبید تا فردا از آنچه که امروز هست خراب تر نشود". (انتخاب بین بد و بدتر) در عین حالی که مردم در اعماق قلب و ضمیر خود از وضعیت موجود ناراضی هستند، می بینند که تلاش های آنها در زمان های مختلف به نتیجه نرسیده است. (آخرین مورد تظاهرات و جنبش سال ۱۳۸۸). این تجارب در خاطره جمعی نوعی یاس و ناتوانی و استیصال را دامن زده است. بر این اساس، روحیه ی "باید سوخت و باید ساخت" تقویت می شود. روحیه ای که در سمت دیگر به مانند آتش زیر خاکستر است. بر همین اساس برخی رفتارهای اجتماعی مانند پرخاشگری، عصبانیت، افسردگی، خوشگذرانی لحظه ای یا شورش و تظاهرات موضعی به عنوان واکنشی به این خشم فرو خفته قابل فهم و قابل تعریف است.

- «جامعه ایران به میزان زیادی از هم گسیخته است. در بسیاری موارد شیرازه و ساختارهای خود را از دست داده یا به شدت تضعیف شده است. این جامعه مثل پیکر بیماری است که البته پتانسیل سلامتی و بهبودی و قوی شدن را در درون خود دارد، اما هنوز دوران شوک را پشت سر میگذراند و زمان مناسب نیاز دارد تا از درون خود راه حل مناسب برای تغییر شرایط را پیدا کند.

- «مردم در هر جامعه ای علیرغم هر وضعیت و شرایطی، در حد خود در ایجاد یا ادامه وضعیتی که بر آنها حاکم است دخالت و تاثیر داشته و در همان حد هم مسئولیت دارند. میزان خردورزی و شکل مشارکت مردم در حضور اجتماعی- سیاسی آنها و نوع رابطه آنها با عواملی که در بالا به آن اشاره شد، تعیین کننده میزان مسئولیت آنهاست

۴. عوامل دیگر (اشاره ای به سه عامل دیگر)

علاوه بر عوامل سه گانه ای که در بالا به آن پرداخته شد (سیستم سیاسی حاکم، گروه های سیاسی، جامعه) سه عامل دیگر نیز وجود دارند که در شکل دادن یا تاثیر گذاشتن بر روند تحولات سیاسی- اجتماعی ایران دخالت دارند. برای پرهیز از طولانی شدن این نوشته در اینجا فقط به آنها بطور تیتروار اشاره می شود:

- عوامل منطقه ای: جنگ ایران و عراق، دخالت های حکومت ایران در امور داخلی کشورهای منطقه (سوریه، لبنان، یمن، افغانستان)

- عوامل بین المللی: بطور خاص روابط دیپلماتیک و جنگ سرد پشت آن با کشورهای ایالت متحده آمریکا و بریتانیا و همپیمانان غربی آنها/ چهار دهه همکاری بین رژیم ایران با روسیه و چین و بویژه تاثیر همکاری های روسیه در سیاست گذاری های رژیم ایران

- رسانه های همگانی: اهمیت و نقش رسانه های فارسی زبان (وابسته به دولت های غربی) و نیز رسانه های آزاد و مستقل بویژه در دوره اینترنت و شبکه های اجتماعی. همچنین اهمیت اینترنت و شبکه های اجتماعی.

۵. مهمترین عامل و تعیین کننده ترین عامل

۵.۱. مهمترین عامل

با در نظر داشت شش عاملی که در بخش یکم به آن اشاره شد می توان گفت "سیستم سیاسی/ رژیم حاکم" مهمترین عامل در ایجاد و استمرار وضعیتی است که امروز کشور و مردم ایران درگیر آن هستند. زیرا همه قدرت و ابزارهای لازم برای سیاستگذاری و اعمال اقتدار را در اختیار دارد: قدرت سیاسی، نظامی، امنیتی، انتظامی، قضائی، اجرائی، قانونگذاری، قانون اساسی، شورای نگهبان (نهاد فیلتر کننده) و نهادهای بسیار دیگری که برای حفظ و اعمال اقتدار به آنها نیاز دارد. همچنین منابع مالی متعدد، دستگاه تبلیغی، دستگاه تعلیم و تربیت، ارتباطات بین المللی و... همه همه تقریباً بطور انحصاری در دست رژیم حاکم است. به بیان دیگر این رژیم حاکم است که در سمت و سو دادن به تحولات جامعه ایران و اینگونه شدنش بالاترین مسئولیت را داشته و دارد. این رژیم حاکم است که سیاستگذاری کلی و جزئی را تعیین و اجرا می کند. به این ترتیب هر تصمیم از سوی هر نهاد و دستگاهی در این رژیم می تواند مسقیم یا غیر مستقیم بر سرنوشت تمامی یا بخشی از مردم کشور تاثیر بگذارد.

- «از این روی می توان گفت وضعیت اسفناک و ویرانگر کنونی کشور، وضعیت مردم و جامعه، آب و خاک، آسمان و زمین و زیر زمین، محیط زیست و حیات وحش، منابع طبیعی، وضعیت نهادهای علمی و آموزشی، بهداشت و درمان، میراث فرهنگی و آثار باستانی، فرهنگ و هنر و... همه و همه محصول سیاست های ۳۸ ساله رژیم حاکم است. در نگاهی که تعادل قوا را اصل بگیرد، به دلیل آنکه نظام حاکم تمام ابزارهای لازم را در اختیار دارد، همین نظام، در تعیین تحولات آینده ایران نیز دست بالا را در اختیار خواهد داشت. آیا اینگونه است؟»

۵.۲. تعیین کننده ترین عامل

تمام رژیم های توتالیتر و دیکتاتوری تلاش دارند تا خود را برآمده از مردم نشان دهند. این نظام ها تلاش می کنند با کشاندن مردم به "صحنه"، حضور آنها را نشانه "مشروعیت" خود جا بزنند. حضور مردم در صحنه در چنین نظام هائی اما، نه یک مشارکت واقعی، بلکه یک تئاتر، یک صحنه سازی و یک نمایش است. مردم نمی آیند، بلکه به اشکال مختلف به صحنه کشانده می شوند. در عمر ۳۸ ساله نظام جمهوری اسلامی اما، هر وقت مردم خواستند برخلاف برنامه ریزی ها و نمایش های "مهندسی شده" ی نظام با خواست و اراده ی خود به "صحنه" بیایند و صدای اعتراضشان را به مسالمت آمیزترین شکل بلند کنند، سرکوب شدند. (آخرین نمونه جنبش ۱۳۸۸). رژیم حاکم بر ایران برای آنکه اصلاً کار به آنجا نکشد که مردم بخواهند اعتراض کنند، به صورت سیستماتیک در همه عرصه های صنفی به دستگیری و سرکوب میپردازد. اصلاً این رژیم با صرف هزینه های سرسام آور یک ماشین وحشتناک برای سرکوب، کنترل و ترساندن مردم درست کرده که بتواند با آن پیشاپیش جلوی به راه افتادن سیل اعتراض مردم را بگیرد. (به آمار دستگیری های گشت ارشاد و به حمله و هجوم نیروی انتظامی به خانه های مردم برای جمع آوری آنتن های ماهوره ای، بازرسی و پلمب فروشگاه های لباس و آرایشگاه ها، توقف خودروها بخاطر پخش موزیک، حمله به پارتی های شبانه و مهمانی های خصوصی، حمله به افراد و دستگیری آنها تحت عنوان از اذل و اوباش و گرداندن آنها به اشکال تحقیر کننده در خیابان شهر و محله ی زندگیشان، حمله به دستفروشان کنار خیابان و نیز به شلاق زدن افراد

یا به اعدام های علنی و دسته جمعی که با نصب پلاکارت های بزرگ مردم برای تماشای آن دعوت می شوند ... و به دستگیری ها و سرانه ی زندان و کوه پرونده هائی که در دستگاه قضائی به دلایل مختلف در جریان است نگاه کنید. در همین حال به کنترل وسایل ارتباطی، اینترنت و شبکه های جمعی هم توجه داشته باشید). همه این اقدامات جزئی از یک ماشین سرکوب و کنترل و هراس پراکنی است تا مردم، تا جامعه به عنوان یک پیکر واحد نتواند نفس بکشد. تسلیم باشد، دائماً بترسد و "خدا خدا" کند که فردا نوبت او نباشد. اجرای روزمره ی این سیاست، و تدام آن، آنهم در بیش از سه دهه به خوبی نشان دهنده آن است که ترس رژیم حاکم بیش از همه از مردم است. بسیاری نمونه های تاریخی نشان می دهند، اگر چه عمر بسیاری از حکومت ها بر اثر تهاجم و دخالت نیروی خارجی به پایان می رسد، اما بسیاری نمونه های دیگر نیز هستند که نشان می دهند این مردم یک کشور هستند که به عنوان نیروی اصلی و تعیین کننده در به پایان رساندن عمر یک حکومت نقش اصلی را بازی می کنند. (انقلاب ۱۳۵۷ ایران، صرف نظر از بحث در چرایی و چگونگی تاریخی آن) حتی آنجا که دخالت نیروی خارجی در کار بوده است، عدم حمایت مردم از حکومت داخلی بوده که پایان آن حکومت را میسر کرده است.

«اگرچه رژیم حاکم بر ایران همه ابزارهای قدرت و سرکوب، همه اهرم های مالی و تبلیغی و .. را در اختیار دارد، اما نهایتاً این نیرو، خواست، اراده و اقدام عملی مردم است که ادامه ی حیات یا پایان عمر این رژیم را رقم خواهد زد. در ارتباط با باقی ماندن یا نماندن نظام جمهوری اسلامی، مردم ایران آن نیروی اصلی و تعیین کننده ای هستند که در مورد زمان و چگونگی پایان حکومت کنونی تصمیم خواهند گرفت. هر نیروی سیاسی که مردم را در نظر نگرفته یا بخواد با دید و نگاه ابزاری به مردم نگاه کند، نقش و میزان تاثیر گذاری خود در جهت دادن به تحولات جامعه را از دست می دهد. نگاه کنید به سازمان مجاهدین خلق که فاصله ی او از مردم هرچه بیشتر و بیشتر شده است. این سازمان اساساً به نیروهای جنگ طلب در ایالات متحده و در منطقه تکیه داشته و مخاطبش آنهاست. مردم برای این سازمان تنها یک سیاهه لشکر هستند. آنجائی هم که مردم ایران به آن پشت کنند، مردم غیر ایرانی را با پرداخت پول بر روی صندلی سالن های سخنرانی نشانده یا به صفوف تظاهرات خیابانی می کشاند. در آنطرف و در ایران، "اصلاح طلبان" درون نظام نیز به نقش و نیروی مردم باور نداشته و تنها به آنها وعده می دهند. برای آنها نیز مردم ابزاری هستند برای ایجاد فشار روی جناح مقابل با هدف گرفتن امتیازات بیشتر و در همین حد هم ارزش دارند.

فصل دوم

نظام جمهوری اسلامی و استراتژی و تاکتیک های مختلف در قبال آن

از زمان شکل گیری و تاسیس نظام جمهوری اسلامی تاکنون، جریان های سیاسی و شخصیت های مهم استراتژی های مختلفی را در قبال جمهوری اسلامی بکار گرفته اند. نگاهی با فاصله، به برخی از مهمترین و تاثیر گذارترین آنها:

دوره اول (دوره فعالیت های مسالمت آمیز سیاسی و سرکوب آنها از سال ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰)

۱. استراتژی همکاری و شراکت در قدرت

جبهه ملی و نهضت آزادی و شخصیت هایی چون آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری، ابولحسن بنی صدر نمونه های شاخص در این دسته بندی هستند. این جریان ها و شخصیت ها به نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن باور داشته، رهبری خمینی را پذیرفته در تلاش بودند تا با حفظ انتقادات خود، با حضور خود در قدرت (منظور قدرت در کلیت نظام است و نه در دولت) مسیر تحولات را به سمت مورد نظر خود هدایت کنند.

پاسخ خمینی: در مورد این دسته، خمینی سیاست خرید زمان را پیشه کرد. ابتدا آنها را در بازی قدرت راه داد، همزمان و به تدریج اما، به قیچی کردن پر و بال آنها اقدام کرد. ضد استراتژی خمینی در قبال این دسته این بود که در شروع کار از توان مدیریتی افرادی در نهضت آزادی و جبهه ملی یا شخصیت های منفردی چون بنی صدر و قطب زاده و ... برای تثبیت نظام خود کمک بگیرد. همزمان به دلیل محبوبیت شخصیت هایی چون طالقانی و منتظری از رودروئی مستقیم با آنها پرهیز می کرد. خمینی دریافته بود که برای مقابله با نیروهای سیاسی جوان و جذاب، نیاز به آن دارد تا فراتر از ساختار سنتی حوزه و مسجد، سیستم و ساختار جدیدی را پایه ریزی کند که توان مقابله با جریان های سیاسی رقیب یا مخالف را داشته باشد (تاسیس حزب جمهوری اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، تاسیس سپاه پاسداران و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی که به تدریج هر چه بیشتر تخصصی و گسترده تر شدند). خمینی هوشمندانه دیگران را به بازی گرفت، آنها را ابزار تثبیت خود کرد و سپس آنها را به کنار انداخت. استراتژی خمینی از آغاز انحصار و تصاحب کامل قدرت بود: تبدیل شعار "همه با هم" به "همه با من" و "حزب، فقط حزب الله و رهبر فقط روح الله". هدف نهائی او استقرار حکومت اسلامی و ولایت فقیه بود که سرانجام آن را محقق کرد. برای رسیدن به این هدف، در گام اول و با نگاهی ابزاری به نیروهائی که در این دسته بندی به آن اشاره شد، برنامه خود را به پیش برد.

۲. استراتژی ممانعت و التزام به قانون اساسی با هدف کسب قدرت یا مشارکت در قدرت

شاخص ترین نیروها در این دسته بندی: سازمان مجاهدین خلق، حزب توده ایران، حزب دمکرات کردستان ایران، بعدها سازمان اکثریت، آیت الله کاظم شریعتمداری (حزب جمهوری خلق مسلمان)، ماموستا عزالدین حسینی، برخی روشنفکران سرشناس، حقوقدانانی که در تنظیم قانون اساسی شرکت داشتند و ...

جریان‌ها و اشخاص در این دسته بندی از یکسو بر وحدت خویش با خمینی در مورد اهداف ضد سلطنتی انقلاب ۱۳۵۷ تاکید داشتند، از سوی دیگر اما در پذیرش رهبری تام و تمام خمینی و در تأیید کلیت نظام یا قانون اساسی و بعدها در پذیرش ولایت فقیه، با او مخالف بوده و مقاومت نشان می‌دادند. استراتژی آنها بر این پایه استوار بود که در چهارچوب فعالیت مسالمت آمیز سیاسی و با التزام به قانون اساسی، به رقابت و به بازی قدرت با خمینی وارد شوند. بخشی از نیروها در این دسته بندی خواهان این بودند تا با اثبات وفاداری خود، به هرم قدرت وارد شوند: حزب توده و بعد ها سازمان اکثریت. بخش بزرگتری در این دسته بندی اما (سازمان مجاهدین خلق)، به دنبال آن بود تا با شکاف انداختن در بالای هرم قدرت، خود، قدرت سیاسی را بطور کامل تصاحب کنند و در این راه، دیگر نیروهای حاضر در این دسته بندی را به هم پیمانی با خود دعوت می‌کرد.

پاسخ خمینی: خمینی در برخورد با این دسته ابتدا سعی کرد مدارا کند. او وانمود کرد که آماده بحث و گفتگو با این نیروهاست و حاضر است در دنیای فعالیت سیاسی به آنها میدان بدهد (انتخابات مجلس دوره اول و اولین انتخابات ریاست جمهوری، همچنین مذاکره با نیروهای کُرد در کردستان). در عمل اما خمینی به دنبال آن بود که با خرید زمان و آموزش و تشکل نیروهای سرکوبگر، زمینه را برای قلع و قمع، دستگیری، اعدام و سرکوب و حذف کامل این نیروها آماده کند. حذف آیت الله شریعتمداری یک گام مهم در این راستا بود که قاطعیت خمینی در پیشبرد هدفش را نشان می‌داد. جنگ در کردستان، کشتار مردم بی دفاع در روستاها و شهرهای مختلف کردستان، اعدام‌های گسترده در کردستان و سپس در گنبد و خوزستان، "انقلاب فرهنگی" و سرکوب دانشجویان و بیرون کردن نیروهای سیاسی از دانشگاه‌ها و اخراج و "تصفیه" اساتید دانشگاه‌ها، توقیف و بستن رونامه‌های منتقد بویژه رونامه آیندگان، تصفیه گسترده کارمندان و نیروهای مسلح و انتظامی، حمله به مراکز و دفاتر نیروهای سیاسی و تجمعات و تظاهرات مسالمت آمیز آنها، در کنار سرکوب‌های اجتماعی مانند حمله به زنان و اجباری کردن تدریجی حجاب، همه و همه حلقه‌هایی از زنجیره‌ی حذف و سرکوب مخالفین بود که خمینی در حال بافتن آن بود.

۳. استراتژی مخالفت و مبارزه با نظام جمهوری اسلامی

شاخص‌ترین‌ها: جبهه دمکراتیک ملی ایران، سازمان چریک‌های فدائی خلق تا قبل از انشعاب اکثریت و انشعاب‌های بعدی، سازمان پیکار و ...

این نیروها ابتدا در پذیرش رهبری خمینی تردید داشته یا در درون خود بر سر آن یکدست نبودند. بر سر ماهیت مذهبی حکومت اسلامی و سیاست‌های نظام در سرکوب آزادی‌های فردی، سرکوب زنان، سرکوب حقوق ملیت‌ها، پذیرش قانون اساسی ... تردید داشته یا مخالف جمهوری اسلامی بودند. در تحولاتی که نیروهای حاضر در این دسته بندی پشت سر گذاشتند، یک دسته به جریانی که در دسته بندی شماره دو (بالا) به آن اشاره شد، پیوستند (همکاری جبهه دمکراتیک ملی با سازمان مجاهدین خلق)، دسته دیگر با تندروی‌های غیر مسئولانه، به اقدامات مسلحانه‌ی محدود در کردستان و گنبد و ترکمن صحرا روی آوردند (سازمان پیکار و سازمان چریک‌های فدائی خلق).

پاسخ خمینی: سرکوب مستقیم، دستگیری، زندان، تهدید، ضرب و جرح، سر به نیست کردن و کشتن افراد و بعداً غیر قانونی اعلام کردن آن نیروها یا فعالیت‌هایشان و ... باز هم دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام در شهرهای مختلف و گسترش جنگ و کشتار در کردستان. در مورد آندسته از نیروها

که حاضر به همکاری با نظام بودند (مانند حزب توده و سازمان اکثریت)، نظام جمهوری اسلامی ابتدا راه را برای فعالیت علنی و سیاسی آنها تحت کنترل خودش باز گذاشت و از آنها استفاده سیاسی کرد. بعدها از آنها در زمینه شناسائی و سرکوب نیروهای مخالف استفاده کرد و نهایتاً پس از آنکه دیگر استفاده از آنها را لازم نمی‌دید، آنها را نیز دستگیر و زندان کرد و بخشی را هم حذف فیزیکی کرد.

دلایل ناکامی های استراتژیک

استراتژی های مختلف جریان های سیاسی که در بالا به آن اشاره شد هیچ کدام به نتیجه نرسید. این استراتژی ها در سه زمینه فاقد درک و ارزشیابی درست بودند:

اول: اشتباه محاسبه نیروهای سیاسی در درک اهمیت و نقش مذهبی خمینی و تقدسی که او از خود ایجاد کرده بود، اشتباه محاسبه آنها در تشخیص میزان نفوذ خمینی بر روی توده ی مردم، اشتباه محاسبه آنها در تشخیص توان خمینی در فریبکاری و سرکوب و جنایت، اشتباه محاسبه آنها در تشخیص توان خمینی در دنیای سیاست و بازی های سیاسی

دوم: اشتباه محاسبه نیروهای سیاسی در تشخیص توانمندی های خود و تشکیلاتشان (همراه با غلو کردن، خود را بزرگتر و توانمند تر از آنچه بودند دیده و تبلیغ می کردند)، اشتباه محاسبه و توهم آنها در تشخیص میزان تاثیر گذاری خود در جامعه و بر روی توده ی مردم

سوم: اشتباه محاسبه و عدم شناخت درست نیروی های سیاسی در تشخیص میزان مذهبی بودن جامعه و تاثیر پذیری جامعه به لحاظ احساسی از خمینی، اشتباه محاسبه آنها در تشخیص میزان آمادگی جامعه در ریسک پذیری و ورود به رویارویی با خمینی و حمایت از آنها

ارزشیابی و محاسبات اشتباه در زمینه های فوق از سوی نیروهای سیاسی، خود به خود به اتخاذ راه کارهایی منجر می شد که دور از واقعیت بود و در نتیجه میزان موفقیت آن نیز کاهش می یافت. اینگونه بود که تحولات سیاسی به لبه خطرناک هرج و مرج و درگیری و جنگ مسلحانه با رژیم حاکم کشانده شد.

دلیل دیگر شکست استراتژیک نیروهای سیاسی مخالف خمینی و نظامش در این بود که اساساً استراتژی های ترسیم شده از سوی آنان قبل از آنکه حاصل کار یک اتاق فکر و جمعی از مشاوران و متخصصین باشد، محصول فکری و تصمیم گیری یک یا چند نفر در هرم رهبری آن تشکیلات بوده است. آنها رهبرانی که اغلب فاقد دانش لازم سیاسی و دوربینی و همه جانبه نگری سیاسی- اجتماعی بوده و اغلب نگاهی ایدئولوژیک به مسائل داشته اند. (به دلیل نبود تجربه ی دموکراسی در ایران، احزاب سیاسی در ایران در مرحله مقدماتی تکوین و شکل گیری خود بوده و سخن در مورد اتاق فکر و گروه مشاوران تخصصی شاید به دور از واقعیت است. در احزاب و تشکل های سیاسی ایرانی نقش فرد در هرم رهبری بسیار برجسته و تعیین کننده است. این خود نشانه ای از ساختار غیر دموکراتیک در این تشکل ها می باشد.)

همچنین باید در نظر داشت که از وظایف یک نیروی سیاسی آن است تا در ارتباط با استراتژی و تاکتیک هایی که بر آن اساس اهداف و برنامه خود را دنبال می کند، با سنجش همه دستاوردها و نتایج کار و با در نظر داشت واکنش های جامعه و مردم، بعد از هر دوره زمانی، آن استراتژی و تاکتیک ها

را مورد بازبینی و بررسی قرار داده و در صورت نیاز تغییرات و تصحیحات لازم در ارتباط با آن را اعمال کند. در مورد اغلب نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی که در بالا به آنها اشاره شد می توان گفت که - تا آنجا که نویسنده اطلاع دارد- چنین بررسی و تجدید نظرهایی یا صورت نگرفته یا نتایج آن بطور شفاف به عرصه افکار عمومی منتقل نشده است. تاسف بار این است که در پس قدرت طلبی حاکمان و یا بی تدبیری نیروهای سیاسی، آنچه در تمام این تحولات از سوی همه طرف های درگیر نادیده گرفته شد، منافع ملی ایران بود. سرنوشت یک کشور و یک مردم و آینده آن که برای چند دهه به کام جنگ و درگیری و خشونت کشانده شد و از پیشرفت و ترقی باز ماند. وضعیتی که البته مسئولیت نخست آن متوجه خمینی و رهبران رژیم حاکم می باشد.

دوره دوم (شروع و گسترش جنگ مسلحانه، شکل گیری ائتلاف سیاسی شورای ملی مقاومت، اعدام و کشتار زندانیان سیاسی، پایان عصر خمینی)

۱. استراتژی جنگ مسلحانه و سرنگونی از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ تا عملیات فروغ جاویدان ۱۳۶۷

با پایان دوره تحولات مسالمت آمیز در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰، موج دستگیری و اعدام اعضاء گروه های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی و نوجوانان و جوانان هوادار این نیروها، بویژه هواداران سازمان مجاهدین خلق شروع و از همان شب در دسته های چند ده نفره و چند صد نفره در زندان های مختلف تهران و دیگر شهرهای سراسر کشور شروع شد. خبر آن نیز از رسانه های عمومی کشور اعلام می شد. سازمان مجاهدین خلق با شعار مرگ بر خمینی و خمینی بدتر از شاه، بر علیه رژیم جمهوری اسلامی اعلام جنگ مسلحانه نمود. برای مدت ها درگیری های مسلحانه خیابانی و دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام های دسته جمعی، موضوع اصلی صحنه سیاسی و اجتماعی ایران شد. این وضعیت با کمی اُفت و خیز برای سالها ادامه داشت. بدین ترتیب فعالیت سیاسی مسالمت آمیز و تحولات دمکراتیک دیگر موضوعی تمام شده بود. تبعات سرکوب سیستماتیک نظام جمهوری اسلامی و جنگ مسلحانه ی سازمان مجاهدین بر علیه این رژیم دامن همه سازمان های سیاسی دیگر مخالف رژیم را گرفته و نیروهای سرکوبگر نظام هر کجا که می توانستند هر مخالفی را با هر گرایش سیاسی که داشت دستگیر می کردند. بسیاری از آنان اعدام شدند. بسیاری دیگر از مخالفان برای مدت ها به زندگی مخفی روی آوردند. بخش دیگری نیز ناچار به ترک کشور شدند. بسیاری از خانواده های فعالین سیاسی، به دلیل دستگیری و زندان و اعدام عزیزانشان یا به دلیل بی اطلاعی از وضعیت آنها از هم پاشیده شد، یا به شدت آسیب روحی دیده و یا به انزوای اجتماعی کشانده شدند. بسیاری از این خانواده ها هنوز و بعد از نزدیک به چهار دهه از زخم های آن زمان به خود می پیچند. اینک سالهاست که نسل جدیدی از کودکان آن زمان که پدران و مادران خود را از دست داده یا در زندان به دنیا آمده و بزرگ شده اند به سخن آمده و از درد ها و رنج های خود می گویند.

شاید بتوان گفت از اواخر سال ۱۳۶۲ دیگر نیروی سیاسی متشکل و سازماندهی شده ی مخالف رژیم که در ایران به شکل تشکیلاتی، حتی مخفی، فعالیت کند وجود نداشت. آنچه بود افراد پراکنده و یا بازماندگان خانواده های فعالین سیاسی بودند که به مناسبت های مختلف فعالیت های غیر سازماندهی شده و غیر سیستماتیک می کردند. در پائیز ۱۳۶۲ در کردستان نیز آخرین منطقه ی آزاد تحت کنترل نیروهای پیشمرگه در منطقه آلان سردشت، پس از هفت شبانه روز جنگ و درگیری به تصرف نیروهای نظامی رژیم جمهوری اسلامی در آمده بود.

در سال ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ در پی حملات نیروهای امنیتی- اطلاعاتی رژیم جمهوری اسلامی به خانه های امن سازمان مجاهدین خلق، بخشی از رهبری سازمان مجاهدین کشته شدند. (کشته شدن موسی خیابانی، اشرف ربیعی، محمد ظابطی و ...) بدین ترتیب عملاً تشکیلات این سازمان در ایران نابود شد. باقی مانده رهبری این سازمان نیز کمی بعد به کردستان، به ترکیه، به پاکستان منتقل شدند. بخشی از آن طریق به عراق و بخشی دیگر نیز به فرانسه و محل استقرار مسعود رجوی منتقل شدند.

مسعود رجوی، رهبر سازمان مجاهدین خلق در حالی که بدنه این سازمان و هوادارن آن در زندان و زیر شکنجه بودند به همراه ابولحسن بنی صدر اولین رئیس جمهور ایران که بطور غیر قانونی از مقامش خلع شده بود به فرانسه پرواز کردند. سازمان مجاهدین و ابولحسن بنی صدر پیشتر و در ایران تشکیل "شورای ملی مقاومت" را اعلام کرده بودند. در پاریس به تدریج گروه ها و سازمان ها و برخی اشخاص برجسته سیاسی به این ائتلاف سیاسی ملحق شدند. به نظر می رسد که طیف بزرگی از نیروهای آزادیخواه با گرایش های مختلف سیاسی پذیرفته بودند که با وجود اختلاف با همدیگر، می توانند بر پایه ی برخی اصول مورد توافق با هم به همکاری بپردازند. در مدت کوتاهی اما، این تشکیلات تازه شکل گرفته از هم پاشید. ابولحسن بنی صدر، حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان بزرگترین حزب سیاسی کردستانی در این ائتلاف، به دلیل اعتراض به سیاست های مسعود رجوی و نبود ساختار دمکراتیک در شورای ملی مقاومت از این ائتلاف بیرون رفتند (مجاهدین از اخراج یا پایان همکاری صحبت می کنند). با جدائی برخی دیگر از گروه ها و شخصیت های سیاسی از این شورا، چند سال بعد فقط یک اسم بود که از این ائتلاف سیاسی باقی مانده بود. بدین ترتیب شورای ملی مقاومت به ویتترین و پوششی تبدیل شد برای سازمان مجاهدین خلق و وابستگان به آن که اساساً قدرت های سیاسی غیر ایرانی طرف گفتگوی آنها هستند.

در این سال ها، دیگر احزاب و گروه های سیاسی مخالف رژیم ایران نیز هر کدام سیر تحول درونی خود را دنبال کردند. با ترور شاپور بختیار عملاً نهضت مقاومت ملی از فعالیت باز ایستاد. احزاب کردی دچار چند دستگی و انشعاب های متعدد شده و فعالیت نظامی خود را متوقف کردند. احزاب چپ و مارکسیستی نیز در مسیر انشعاب و انشعاب حرکت کردند. به این ترتیب عملاً هیچ نیروی سیاسی جدی که پایه در ایران داشته و بر تحولات داخل ایران نفوذ و تاثیر داشته باشد، وجود نداشت. فعالیت این نیروها به انتشار نشریه، تظاهرات گاه و بی گاه محدود می شد. روندی که به تدریج کمتر و کوچک تر می شد.

۱.۱ جنگ آزادیبخش، ارتش آزادیبخش

در این میان سازمان مجاهدین خلق در عراق با حمایت صدام حسین به بازسازی تشکیلاتی خود اقدام کرده و با جذب افرادی از خانواده های اعدام شدگان وابسته به این سازمان و نیز جذب نیروهائی که از زندان آزاد شده بودند، آنها را به عراق منتقل می کرد. مسعود رجوی در خرداد سال ۱۳۶۶ با اعلام "تاسیس ارتش آزادیبخش ملی ایران" در خاک عراق، استراتژی جدید سازمان مجاهدین را اعلام کرد: "جنگ آزادیبخش، ارتش آزادیبخش". نیروهای سازمان مجاهدین با انگیزه بسیار بالا و با پذیرش سخت ترین شرایط آب و هوایی و امکانات زیستی در بیابان های عراق خود را برای نبرد با نیروهای جمهوری اسلامی آماده می کردند. پیوستن زنان مجاهد به نیروهای رزمی پیاده که در کوه و دشت و صحرا با نیروهای جمهوری اسلامی می جنگیدند تحول جدیدی در عرصه مبارزه به حساب می آمد.

حاصل این استراتژی، چندین جنگ در مناطق مرزی ایران و عراق بود که در آن ده ها مجاهد خلق و صدها نفر از نیروهای نظامی جمهوری اسلامی کشته شدند. هزاران نفر به اسارت نیروهای مجاهدین در آمدند. نقطه اوج عملیات ارتش آزادیبخش سازمان مجاهدین، عملیات فروغ جاویدان (رژیم جمهوری اسلامی آن را مرصاد می نامد) بود. حاصل آن: کشته شدن نزدیک ۱۳۰۰ نفر مجاهد خلق و آنگونه که رهبری مجاهدین ادعا کرد کشته شدن بیش از ۵۵ هزار نفر از نیروهای نظامی جمهوری اسلامی. پس از آن "ارتش آزادیبخش" دیگر نتوانست عملیات نظامی داشته باشد. با سقوط صدام حسین، نیروهای نظامی مجاهدین در عراق در کسوت ارتش آزادیبخش سلاح و تجهیزات خود را به نیروهای آمریکائی مستقر در عراق تحویل داده و تمام مراکز خود را ترک و در قرارگاه اشرف مستقر شدند. چند سال بعد، آنها ناگزیر به تخلیه این قرارگاه شده و به کمپ لیبرتی در نزدیکی فرودگاه بین المللی عراق منتقل شدند. از آن زمان از حدود ۳۰۰۰ نفر نیروهای مجاهدین خلق مستقر در عراق، حدود ۸۰۰ نفر به آلبانی منتقل شده اند.

۱،۱،۱ چند ویژگی ارتش آزادیبخش

اول: بر اساس سخنرانی های مسعود رجوی می توان گفت چنین تصمیمی، یک تصمیم گیری فردی با مسئولیت خود او بوده است. نظر به نقش تعیین کننده و روشی که او در اداره امور دارد، موافقت چند نفر دیگر در رهبری این سازمان با اعلام این تصمیم را می توان ناشی از القائات او دانست. چنین تصمیمی نمی تواند خواست عمومی مردم ایران یا حتی توده های هوادار این تشکیلات را نمایندگی کند. بنابر این تصمیمی "ولی فقیه" مابانه می باشد. تصمیمی که برای ده ها هزار نفر معنی مرگ و زندگی داشت و روند تحولات سیاسی در ایران را کاملاً تغییر داد.

دوم: با این تصمیم، چند چیز به گفتمان غالب در فرهنگ سیاسی ایران تبدیل شد: خشونت، توان قدرت نظامی، تنفر، کشتن و "حذف" دیگران

سوم: با این تصمیم، گفتمان "هر که با من نیست، بر من است" تقویت شد. مطابق آن بجای آنکه معیار صلاحیت یک نیروی سیاسی، پایبندی به منافع ملی ایران و ارائه یک برنامه منسجم باشد، تعداد "شهادت" و میزان مقاومت" به یک معیار تبدیل شد.

چهارم: سازمان مجاهدین خلق با ادعای سرنگونی یک دیکتاتوری مذهبی، به همکاری تنگاتنگ با یک دیکتاتوری دیگر، یعنی صدام حسین در عراق روی آورد. چنین سیاستی، سیاستی فریبکارانه و در تقابل با ادعاهای دمکراتیک و پایبندی به ارزش های انسانی و حقوق بشری است.

پنجم: سازمان مجاهدین با اسرار بر ادامه ی این استراتژی، هر چه بیشتر خود را از مردم و نیروهای سیاسی ایران دور و جدا کرده و راه هرگونه همبستگی و ائتلاف گسترده و ملی را مسدود کرد.

ششم: مسعود رجوی، رهبری مجاهدین، بجای پاسخگوئی و تصحیح استراتژی خود، به تقدس سازی در مورد خود دست زد، با دامن زدن به خود حق پنداری، نیروهای سیاسی دیگر را از خود دور کرد. هر صدای اعتراض و مخالف در درون یا بیرون تشکیلات را سرکوب کرد و با تهدید و توهین و یا با ترور شخصیت سعی در حذف این اعتراضات نمود.

هفتم: به همه دلایلی که در بالا آمد، سازمان مجاهدین و رهبری آن بویژه مسعود رجوی با استراتژی جنگ مسلحانه، با تشکیل ارتش آزادیبخش و بویژه با عملیات فروغ جاویدان عملاً به ادامه عمر نظام جمهوری اسلامی کمک کرد. نباید فراموش کرد که مسعود رجوی همیشه پایان جنگ را طناب مرگ بر گردن رژیم توصیف می کرد. در زمانی که خمینی به قول خودش جام زهر را سرکشیده و آبرویش را با خدا معامله کرده بود، باید به مردم بخاطر ادامه دادن یک جنگ خانمانسوز به مدت هشت سال پاسخ می داد. در آن زمان به دلیل مخالفت گسترده مردم و نیروهای نظامی با ادامه جنگ، جامعه آستان حوادثی بود که برخورد رژیم با آن، مسلماً منجر به آن می شد تا خمینی و تمامیت نظام ضعیف تر از آن که بودند بشوند. رجوی اما، با عملیات فروغ جاویدان راه فرار برای خمینی ایجاد کرد تا بجای پاسخگویی به چرائی ادامه جنگ، کشته و زخمی شدن میلیون ها انسان و ویرانی شهرها و مناطق بزرگی از ایران، اذهان مردم را به "عملیات مرصاد" سرگرم کند.

این دوره با مرگ خمینی به پایان می رسد. خمینی شخصیتی بود که بخاطر آتوریتت اش می توانست هر گشایشی را در سیاست داخلی ایران ممکن سازد. در عوض، او در شهریور و مهر ماه سال ۱۳۶۷، کوتاه زمانی قبل از مرگش، با فرمانی به خط خودش هیئتی را مسئول حذف و کشتار زندانیان سیاسی کرد. این زندانیان یا دوران محکومیتشان را می گذراندند یا حتی دوره محکومیتشان به سر رسیده بود اما همچنان در زندان نگه داشته شده بودند. آمار دقیقی از این کشتار که در مدت چند هفته انجام شده وجود ندارد. گفته های مختلف بر روی حداقل ۵ هزار نفر توافق دارند. این اقدام خمینی اگر چه نشان دهنده نوعی تنفر او نسبت به این افراد است، اما به خوبی نشان می دهد که او از بیرون آمدن این افراد از زندان و تأثیری که آنها می توانستند در تغییر فضای سیاسی جامعه داشته باشند نگران بوده است. از این رو حذف و کشتار آنان را تضمینی برای بقای بدون دردسر حکومتش می دید. این واقعیت و حذف آیت الله منتظری از سمت قائم مقامی که به این کشتار ها اعتراض کرده بود نشان می دهد که نظام جمهوری اسلامی تا کجا فاقد هرگونه ظرفیت برای تغییر مسالمت آمیز یا حتی اصلاحات بوده و هست.

دوره سوم (از دوم خرداد ۱۳۷۲ تا ۶ دی ۱۳۸۸ (عاشورای ۸۸) و تا اول اسفند ۱۳۸۹ حبس خانگی میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی/ از ۱۲ مرداد ۱۳۹۲، شروع ریاست جمهوری حسن روحانی تا امروز: فروردین ۱۳۹۵)

۱. شکلگیری و رشد "اصلاح طلبان" درون حکومتی

۱،۱ شروع حکومت خامنه ای، به محاق رفتن فعالیت های ضد جمهوری اسلامی، رشد مبارزات "اصلاح طلبانه"

یازده سال بعد از تاسیس جمهوری اسلامی در ایران، در خرداد سال ۱۳۶۸، خطوط کلی وضعیت داخلی ایران را

در نگاهی سریع به برخی از مهمترین تحولات مرتبط با "اصلاح طلبان" حکومتی می توان اینگونه ترسیم کرد: خمینی مرده است، منتظری از جانشینی خمینی کنار گذاشته شده و مجلس خبرگان با کارگردانی هاشمی رفسنجانی، علی خامنه ای را به عنوان "رهبر" نظام انتخاب کرده تا به سرعت خلاء رهبری را پر کرده باشد. هزاران زندانی سیاسی که آزادی آنها و بازگشت آنها به جامعه می توانست تشنج های سیاسی- اجتماعی را موجب شود کشتار شده بودند. سازمان مجاهدین خلق و ارتش آزادیبخش آن به عنوان مدعی ترین نیروی مسلح ضد رژیم، در عملیات فروغ جاویدان (رژیم ایران آن

را مرصاد می‌نامد) با بیش از ۱۳۰۰ نفر کشته داده، شکست خورده و به خاک عراق عقب نشینی کرده و چشم اندازهای سیاسی بعد از امضاء قطعنامه ۵۹۸ توسط دولت های ایران و عراق نیز امکان بازگشت آنها به شکل سابق در عرصه نظامی بر علیه رژیم ایران را منتفی کرده بود. مردم ایران از جنگ و کشتار خسته شده بودند. ارتش ایران و حتی نیروهای سپاه پاسداران پشت سر هم از ارتش عراق شکست خورده و دیگر انگیزه ای برای ادامه جنگ نداشتند. بسیاری از شهرها و روستاهای ایران ویران، صدها هزار نفر مجروح و معلول و دهها هزار خانواده بی سرپرست شده یا عضوی از خانواده خود را از دست داده بودند. اگرچه رقم دقیق کشته شدگان مشخص نیست، اما تعداد آنها تا چند صد هزار نفر قابل تخمین است. مردم در تهیه مایحتاج روزانه خود با مشکلات جدی روبرو بوده و دولت نیز ناتوان از پاسخ به مطالبات مردم بود. جامعه در سکوت مرگباری فرورفته و هیچ اعتراض جدی بر علیه رژیم وجود نداشت. گروه های سیاسی مخالف و ضد رژیم جمهوری اسلامی در خارج کشور یا چند پاره شده یا فاقد تاثیر گذاری جدی، پایدار و قابل توجه در روند تحولات داخل ایران بودند.

اولویت مهم رهبری نظام حاکم در این شرایط، بویژه با توجه به مرگ خمینی و خلاء قدرتی که ممکن بود پس از آن بوجود بیاید تثبیت و "حفظ نظام" بود. رفسنجانی کارگردان اصلی این دوره بود. در چنین شرایطی بر سر تقسیم قدرت بین خامنه ای و رفسنجانی توافق شد. خامنه ای به "رهبری" رسید و کمی بعد در مرداد ۱۳۶۸ با حذف تقریباً همه کاندیداهای ریاست جمهوری، در یک "انتخابات" با فقط دو نفر نامزد، رفسنجانی به ریاست جمهوری رسید. در سال های اول ریاست جمهوری رفسنجانی، این او بود که نفر اول نظام بود. از دور دوم ریاست جمهوری او اما، کم کم خامنه ای برای تصاحب کامل قدرت خیز برداشت.

رفسنجانی برای مهار نیروهای سپاه پاسداران که دیگر در جنگ درگیر نبودند، آنها را وارد پروژه های عمرانی و اقتصادی کرد. او امیدوار بود از این طریق نیروهای سپاه را که ممکن بود پس از بازگشت به شهرها در دسر ساز شوند مشغول کرده و با درگیر کردن آنها به پروژه های عمرانی، آنها را در چپاول و غارت منابع مالی و طبیعی سهیم ساخته و همسو با خود سازد. از آن زمان پای سپاه پاسداران به عرصه اقتصاد در کشور باز شد، به نحوی که امروز سخن از آن می رود که تا حدود ۶۰ درصد اقتصاد کشور در کنترل این نهاد می باشد.

پایان دهه شصت، دهه ی مرگ و اعدام و زندان و شکنجه و پایان جنگ هشت ساله و زندگی کوپنی به تدریج روح زندگی و بازگشت به یک دوره آرامش را در مردم تقویت می کرد. سال ۱۳۷۶ و در پایان دوره ی دوم ریاست جمهوری رفسنجانی، کم کم نسل جدیدی در جامعه سر بلند می کرد که اکثراً در شروع انقلاب در سال ۱۳۵۷ کودک یا نوجوان بوده و دخالت یا تجربه مستقیمی در حوادث دهه اول انقلاب نداشتند. اگر چه بطور غیر مستقیم و از طریق بستگان یا خانواده، تجربه آن سال ها در ضمیر دوره ی کودکیشان باقی مانده بود. همین نسل که بویژه از طریق تلویزیون های ماهواره ای یا به دلیل رفت آمد افراد فامیل به خارج کشور با پیشرفت های دنیای معاصر آشنا شده بود، مطالبات جدیدی مطرح می کرد و تا حدودی از روحیه محافظه کاری والدین خود فاصله گرفته بود.

۲. آرایش جدید جناح های حکومتی با هدف قبضه کامل قدرت

از بعد از مرگ و حذف احمد، فرزند آیت الله خمینی در سال ۱۳۷۳، جناح های مختلف که در آغاز و برای تثبیت اوضاع به همدیگر نیاز داشتند، در تلاش بودند تا با حذف یکدیگر، تمام قدرت را صاحب شده یا حداقل نسبت به دیگری دست بالا را داشته باشند. رقابت و جنگ قدرت بالا گرفته و جناحی که اینک خود را "اصلاح طلب" می خواند با قد علم کردن در مقابل جناح حاکم خواستار سهم بیشتری در قدرت شده بود. "اصلاح طلبان" نیروئی خارج از حاکمیت نبودند. رهبران آنها در تاسیس و رهبری و مدیریت نظام از همان آغاز تاسیس جمهوری اسلامی حضور فعال داشتند. در جنگ و سرکوب و دستگیری و زندان و اعدام و شکنجه دخالت داشتند. آنها در ویرانی ایران شریک و یار جناح حاکم بودند. آنها هیچ طرح و برنامه ای برای فاصله گرفتن از بنیادهائی که این همه خسارت و جنایت را موجب گشته بود ارائه نمی دادند. آنها نه از تغییر قانون اساسی حرف می زدند و نه از حذف ولایت فقیه و نهادهای انتصابی او. آنها هیچ سیاست نظام، چه در ارتباط با جنگ، تروریسم یا در ارتباط با اعدام های دهه شصت را مورد نقد قرار نداده و به هیچ گونه روشنگری در این زمینه اقدام نکردند. آنها حاضر به پاسخگوئی در مورد نقش و مسئولیت خود در همه این موارد نبودند. چگونه می شد به صداقت آنان در "اصلاح طلب" بودنشان اطمینان داشت؟ معلوم نبود آنها چه چیزی را می خواهند "اصلاح" کنند. ساختار نظام را، یا توزیع قدرت در بالای هرم رهبری نظام را؟ اگر چه وعده های آنها بویژه در چشم جوانان تشنه ی تغییرات، امید تغییر در ساختار را بر می انگیخت، اما حقیقت این بود که رهبران "اصلاح طلبان" تنها به کسب قدرت بیشتر و به از دور خارج کردن رقیبانشان می اندیشیدند. برای آنها مردم و بویژه جوانان فقط در حد ابزار و وسایلی یک بار مصرف ارزش و اهمیت داشتند. اولین تلاش "اصلاح طلبان" برای قبضه ی اهرم های قدرت، در انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶ رقم خورد. در این "انتخابات" نیز سید محمد خاتمی که در آغاز انقلاب وزیر ارشاد بود، کاندیدای "اصلاح طلبان" شد. فرد مورد نظر خامنه ای برای ریاست جمهوری در این "انتخابات" علی اکبر ناطق نوری بود. "اصلاح طلبان" با تبلیغ بر روی "تندر رو" بودن ناطق نوری، جوانان را ترسانده که اگر او به قدرت برسد، آزادی های اجتماعی کمتر و فضا بسته تر خواهد شد. آنها به جوانان وعده آزادی های بیشتر فردی و اجتماعی داده و استراتژی خود را بر روی جلب هر چه بیشتر جوانان به پای صندوق های رای و جلب آراء آنها تنظیم کردند. تلاش "اصلاح طلبان" این بود که در زور آزمائی با خامنه ای، بدون نام بردن از او، مبارزه با او را از طریق مجاب کردن مردم به رای ندادن به کاندید مورد نظر خامنه ای به پیش ببرند. اینگونه شد که سید محمد خاتمی در "انتخابات" سال ۱۳۷۶ با شرکت بالای جوانان به ریاست جمهوری رسید. جوانانی که از گذشته ی خاتمی و بسیاری دیگر از چهره های "اصلاح طلبان" بی اطلاع بودند، خوش باورانه در انتظار بودند تا با به قدرت رسیدن آنها "معجزه" ای رخ داده و شب تاریک ایران به سر آید.

از این زمان جناح بندی های درون حکومت شاهد صف بندی های جدیدی بود. این صف بندی دو "سر" مهم و برجسته داشت: خامنه ای در یک طرف و رفسنجانی در طرف دیگر.

"اصلاح طلبان" که پس از تصدی قوه مجریه به بازسازی و سازماندهی خود مشغول بودند در اردیبهشت ۱۳۷۹ خیز دوم خود برای تصاحب قدرت در مجلس را برداشته و موفق شدند اکثریت کرسی ها را به خود اختصاص دهند.

جناح حاکم، جناح خامنه ای، تمام توان خود را بکار گرفت تا از ورود رفسنجانی به مجلس جلوگیری کند. رفسنجانی در انتخابات دور ششم در رده سی ام قرار گرفته و از ورود به مجلس باز ماند. به او در آن زمان "آفا سی" هم می گفتند.

با پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶ و تصدی اکثریت کرسی های مجلس دور ششم توسط "اصلاح طلبان" در سال ۱۳۷۹، دو رکن از سه رکن مهم کشور در اختیار آنها قرار گرفت: قوه مجریه و قوه مقننه.

۳. تضاد بنیادین و ساختاری

از این زمان یک تضاد بنیادین در ساختار نظام "جمهوری اسلامی" هر چه بیشتر در صحنه روزمره سیاست و رهبری نظام خود را نشان می دهد: رویارویی "جمهوریت" (انتخابات و رای مردم) با "اسلامیت" (ولایت فقیه و نهادهای انتصابی او). از این زمان این دو خصیصه ی متضاد و ناهمگون در ساختار نظام، دیگر نه در پشت پرده ها، بلکه هرچه بیشتر در جلوی چشم مردم با هم درگیر می شوند. "اصلاح طلبان"، فریبکارانه تلاش می کردند تا خود را صدای "جمهوریت" نشان دهند و به دنبال آن بودند تا از این طریق مردم را به سمت خود کشانده تا در رودروئی با جناح حاکم توان خود برای چانه زنی را بالا ببرند. خامنه ای نیز با سرمایه گذاری بیشتر بر روی قوه قضائیه، آن را ابزاری برای فشار بر روی "اصلاح طلبان" و مهار آنها می کند. همچنین او با آرایش قوای جدید، "دولت سایه" در "بیت" خود را تقویت می کند. خامنه ای در پاسخ به قدرت نمائی رقیب و برای آنکه به آنها "حالی" کند، این اوست که حرف آخر را می زند، دخالت مستقیم خود در همه صحنه های ریز و درشت سیاست داخلی و خارجی را افزایش و دخالت خود در همه زمینه های امور اجتماعی و فرهنگی را تشدید می کند. از این زمان صحنه سیاست داخلی ایران هر چه بیشتر تاثیر گرفته از جنگ قدرت پنهان بین خامنه ای و رفسنجانی می شود.

جناح خامنه ای برای بستن دست رقیبان خود در صحنه ی سیاست داخلی به قتل های زنجیره ای اقدام می کند. (اوج آن ۱۳۷۷) دامنه این زور آزمائی به فشار به روزنامه ها و تعطیلی آنها کشیده می شود. تعطیلی روزنامه سلام در تیر ماه ۱۳۷۸ خشم دانشجویان و اعتراض آنها را به دنبال می آورد. زد و خورد های پس از آن، جنبش دانشجویی ۱۸ تیر ۱۳۷۸ را به دنبال می آورد. تهران به مدت پنج روز به خود می لرزد. برخورد نیروهای سرکوبگر با دانشجویان، آزمایشی می شود برای محک زدن "اصلاح طلبان". جوانان و دانشجویان که نیروی اصلی حامی خاتمی بودند. آنها ناباورانه می بینند که خاتمی پشت دانشجویان را خالی کرده و در کنار خامنه ای، خواهان سرکوب اعتراضات دانشجویی است. خاتمی چند روز پس از سرکوب جنبش دانشجویی در یک سخنرانی در پنجم مرداد در همدان گفت: "بعد از حادثه کوی دانشگاه، شورش پیش آمد. شورش و بلوا در تهران، حادثه ی زشت و نفرت آوری بود که ملت عزیز و مقاوم و صبور و منطقی ما را مکرر کرد. آنچه در تهران پیش آمد، لطمه به امنیت ملی بود؛ تلاشی بود برای برهم زدن آرامش مردم شریف و تخریب اموال عمومی و خصوصی و بالاتر از آن، اهانت به نظام و ارزش های آن و مقام معظم رهبری آنچه پیش آمد، حادثه ی ساده ای نبود؛ تلاشی بود برای مرز شکنی و برای ابراز کینه توزی علیه نظام که نه رابطه ای با این ملت شریف داشت و نه نسبتی با دانشگاه و دانشگاهیان. حادثه ی شورش، یک حرکت کور، یک بلوا، یک حرکت ضد امنیتی، با شعار های منحرف کننده بود و به یاری خداوند این بلوا خاموش شد."

<http://www.roozonline.com/persian/negahehafteh/negahe-hafteh-view-on-the-week/article/-a%ac%fb%6.html>

حسن روحانی نیز که در آن زمان دبیر شورای عالی امنیت رژیم بود در یک سخنرانی در ۲۳ تیر ماه اعلام کرد: "اینها [دانشجویان معترض] پست‌تر از آن هستند که برانداز نام گیرند/ در کجای دنیا حرکت‌های آشوب‌طلبانه تحمل می‌شود؟ ... اگر منع مسئولین نبود مردم ما، جوانان مسلمان، غیور و انقلابی ما با این عناصر اوباش به شدیدترین وجه برخورد می‌کردند و آنها را به سزای اعمالشان می‌رسانند. لازم می‌دانم از نیروی انتظامی به خاطر تلاش‌های شبانه‌روزی‌اش در این چند روز، از نیروی عزیز و قهرمان بسیج و همچنین پرسنل بیدار وزارت اطلاعات تشکر، سپاسگزاری و قدردانی نمایم که تلاش و فعالیت فوق‌العاده‌ای در این چند روز داشته‌اند."

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=۱۳۹۲۰۳۱۹۰۰۰۷۴۹>

تجربه تلخ پشت کردن رهبران "اصلاح طلبان" به جنبش دانشجویی به خوبی نشان داد که وقتی پای تمامیت نظام در بین باشد، همه جناح‌های نظام اختلافات خود را کنار گذاشته و در سرکوب مردم با هم متحد می‌شوند. سرکوب جنبش دانشجویی یک سرخوردگی بزرگ در بین جوانان، دانشجویان و مردمی که به "اصلاحات" دل بسته بودند ایجاد کرد. به دنبال آن هزاران هزار نفر، بویژه جوانان از ایران مهاجرت کردند. بسیاری از رهبران آن زمان جنبش دانشجویی، امروز در کشورهای مختلف غربی به کارهای علمی، تحقیقی و پژوهشی مشغول بوده و برخی نیز در امور حقوق بشری و روزنامه نگاری فعال هستند.

سرخوردگی مردم و بویژه جوانان از "اصلاح طلبان" تا آنجا عمیق بود که بخش قابل توجهی از آنان در دور بعدی "انتخابات" مجلس در سال ۱۳۸۲ و انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۸۴ به "اصلاح طلبان" پشت کردند. جناح خامنه‌ای نیز با خالی دیدن صحنه از حامیان "اصلاح طلبان" موقعیت را مناسب دید تا برای قبضه‌ی کامل هر سه قوه خیز بردارد. بدین ترتیب در انتخابات ۱۳۸۲ مجلس، "اصولگرایان" اکثریت را به دست گرفته و محمود احمدی نژاد در سال ۱۳۸۴ به ریاست جمهوری رسید.

دور اول ریاست جمهوری احمدی نژاد فرصتی بود برای محدود کردن و کنار زدن "اصلاح طلبان" از برخی مناصب کلیدی، محدودیت فعالیت‌های رسانه‌ای و فرهنگی آنها. محدود کردن تجمعات و ارتباطات آنها در دانشگاه‌ها و مراکز مختلف فرهنگی و سیاسی و تعطیل کردن فعالیت‌های آن‌ها. از سوی قوه قضائیه نیز دستگیری و زندان "اصلاح طلبان" در دستور کار قرار گرفت که حاصل آن زندان عده‌ای از آنان شد. عده‌ای دیگر از "اصلاح طلبان" نیز در سطوح مختلف مدیریتی از معاون وزیر تا نماینده مجلس و تا روزنامه نگاران شناخته شده به خارج کشور مهاجرت کردند. به تدریج پشت جبهه‌ای در خارج از ایران از این افراد در حمایت از "اصلاح طلبان" در داخل کشور ایجاد شد. رسانه‌های فارسی زبان بزرگ خارج کشوری مانند بی بی سی، صدای آمریکا و دویچه وله نیز از طریق مصاحبه و گفتگو با این افراد، به جبهه‌ی حمایت از "اصلاح طلبان" پیوسته و بطور سیستماتیک مواضع آنها را پوشش و صدای آنان را تقویت کردند.

۴. فرصتی برای رفرم و یک شانس تاریخی از دست رفته برای حاکمیت

در پایان دور اول ریاست جمهوری احمدی نژاد، "اصلاح طلبان" به تجدید حیات خود پرداختند. به دلیل انقلاب جهانی در ارتباطات، دسترسی مردم از طریق اینترنت و شبکه‌های اجتماعی به اخبار و

اطلاعات آسان تر، سریعتر و متنوع تر شده بود. مردم امکان یافتند تا از طریق اینترنت به مقایسه وضعیت ایران با دیگر کشورهای جهان پرداخته و از عمق عقب افتادگی ایران نسبت به دیگر کشورها بیشتر مطلع شوند. سرخورگی عمیق اجتماعی، بویژه در بین جوانان و دانشجویان و طبقه متوسط شهری نسبت به دروغ های آشکار احمدی نژاد و محدودیت های فردی و اجتماعی و خشم و عصبانیت از احمدی نژاد به دلیل تصویر منفی که او در سطح جهانی از ایران و ایرانی ایجاد کرده بود، از جمله دلایلی بودند که انگیزه جوانان برای شرکت آنها در "انتخابات" ریاست جمهوری را به شدت کم کرده بود. رهبران و برنامه ریزان "اصلاح طلبان" اما ساکت نشستند. آنها به بازسازی تشکیلاتی خود پرداخته و با بهره گیری از تجارب "انقلاب مخملین"، بویژه در کشورهای بلوک شرق سابق، و با استفاده از اینترنت و شبکه های اجتماعی (فیسبوک) سازماندهی خود را در سطح افقی بویژه در بین جوانان و دانشجویان و بویژه در تهران و شهرهای بزرگ تقویت کردند. دو تن از رهبران "اصلاح طلبان"، یعنی میر حسین موسوی و آیت الله مهدی کروبی در هماهنگی با همدیگر (و نه در رقابت حذفی بر علیه یکدیگر) از فیلتر شورای نگهبان گذشته و وارد رقابت های ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ شدند. انتقادات صریح آنها در مناظره های مستقیم تلویزیونی در یکی دو هفته ی پیش از موعد رای گیری، یخ بی تفاوتی اجتماعی را شکسته و مردم زیادی با هدف مقابله با احمدی نژاد و خامنه ای به حمایت از موسوی و کروبی پرداختند. "رقابت کاندیداهای ریاست جمهوری" و مناظره های آنها هیجان و احساسات زیادی را در جامعه موجب شد. میر حسین موسوی "بهانه" ای شد تا مردم خود را پشت آن پنهان کرده تا خشم و ضدیتشان را نسبت به احمدی نژاد و خامنه ای ابراز کنند. شاید به دلیل خشم فرو خفته بر علیه خامنه ای، کمتر کسی به گذشته موسوی و کروبی در سلسله مراتب هرم رهبری جمهوری اسلامی و نقش آنها در جنایت و کشتار و ترور و اعدام و ویرانی ایران توجه داشت. بخش قابل توجهی از جوانان نیز اصلاً نسبت به این سوابق آگاه و آشنا نبودند. در این دوره ی انتخابات، برای نخستین بار سن شرکت در انتخابات از ۱۸ سال به ۱۵ سال کاهش داده شده بود.

میرحسین موسوی رنگ سبز را سمبل مبارزات انتخاباتی خود کرد. به فاصله کوتاهی قبل از "انتخابات" چهره شهرهای بزرگ ایران به یک باره تغییر کرده و "تب" انتخاباتی بالا گرفت. با وجودی که از پشت کردن "اصلاح طلبان" به مردم در دوره خاتمی هنوز زمانی نگذشته بود، اما این بار هم جوانان و دانشجویان موتور محرکه "انتخابات" شدند. امید و آرزو برای خلاصی از وضعیت موجود، بدون خونریزی و بطور مسالمت آمیز انگیزه ای بود که بسیاری را به صحنه اجتماع در حمایت از موسوی و کروبی کشاند. پیش بینی ها از شانس بالای موسوی و "انتخاب" او خبر می دادند. خامنه ای در مقابل یکی از بزرگترین انتخاب های دوره حکومتش رسیده بود: پذیرش رای مردم (جمهوریت) و تن دادن به رفرم و اصلاحات در چهارچوب نظام و قانون اساسی، آنهم زیر نظر خودش، یا بهم زدن قانده بازی و دخالت آشکار در انتخابات با هدف مانع شدن از پیروزی جناح رقیب. خامنه ای بزرگترین شانس و فرصت تاریخی برای گذار مسالمت آمیز به "اصلاحات" را از دست داد و از احمدی نژاد حمایت کرد. در شهرهای بزرگ، مردم معترض با شعار "رای من کو" به "تقلب" در انتخابات به خیابان ها ریختند. گزارش های مختلف از تظاهرات ۱,۵ تا ۳ میلیونی مردم در تهران خبر دادند. چند روز پیاپی میلیون ها انسان بطور مسالمت فریاد می زدند "رای من کو؟". خامنه ای نشان داد که نظام جمهوری اسلامی ظرفیت هیچگونه "اصلاح" حتی در چهارچوب ساختارهای خودش را ندارد و در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ آشکارا چراغ سبز برای سرکوب اعتراضات را روشن کرد.

https://www.youtube.com/watch?v=mjD9fkjDNAQ&e=ANyPxKoYG-tPkJVUsd_eOXAVdRInsFlcHnGOpMeQsEtMTV.LcVQ-ZkEPTHyHkdLyXrkYSvATAJlevpNpBwqYrYGGUEg&nohtml=1

بعد از آن، تظاهرات مسالمت آمیز مردم به گلوله بسته شد. دهها نفر کشته و زخمی شدند. اعتراضات خیابانی برای هفته ها و ماه ها ادامه داشت. هزاران نفر دستگیر و به زندان منتقل شدند. نظام جمهوری اسلامی با نیروی بسیج و سپاه به وحشیانه ترین شکل مردم را در خیابان ها سرکوب کرده و در زندان و بازداشتگاه های مختلف زنان و مردان بسیاری را مورد تجاوز قرار دادند. نیروهای سرکوبگر عمد داشتند تا ترس و وحشت پراکنی کنند و به انتشار اخبار یا شایعات مربوط به تجاوز و سوزاندن دستگیرشدگان دامن هم می زدند. نقطه اوج این سرکوب تظاهرات ۶ دی ماه ۱۳۸۸ (عاشورای ۸۸) بود. مردم در این تظاهرات در دفاع از خود به درگیری با نیروهای سرکوبگر پرداختند. با تشدید خانه گردی و سرکوب معترضین، پس از چند ماه دامنه اعتراضات "جنبش سبز" محدود و محدودتر شد. موسوی و کروبی نیز از آمدن به خیابان خودداری کرده و تنها گاه و بیگاه اطلاعیه صادر کرده و از مردم می خواستند شعار های "ساختار شکنانه" (نفی جمهوری اسلامی با شعارهایی مانند: مرگ بر جمهوری اسلامی، مرگ بر اصل ولایت فقیه، زنده باد جمهوری ایرانی) ندهند و تاکید می کردند که آنها "رهبر" جنبش نیستند. موسوی تاکید می کرد خواهان "احیاء دوران طلایی امام" است. همان دورانی که او هشت سال در آن نخست وزیر بود. دوران اعدام و زندان و شکنجه و ترور و جنگ! به هر حال، نظام جمهوری اسلامی نشان داد ظرفیت تحمل انتقادهای نخست وزیر دوران "دفاع مقدس" و رئیس مجلس شورای اسلامی خودش را هم ندارد و آنها را به همراه همسرانشان بدون محاکمه در خانه خودشان محبوس کرد و حاضر نشد به هیچ سوالی در خصوص چرائی این اقدام پاسخ دهد.

با حبس خانگی موسوی و زهرا رهنورد همسرش، و نیز حبس خانگی مهدی کروبی و همسرش و با سرکوب تظاهرات ۶ دی و افزایش دستگیری و زندان و شکنجه و تجاوز، به تدریج موجی از سرخوردگی و افسردگی اجتماعی جامعه را فرا گرفت و بسیاری از جوانان به ناچار از کشور مهاجرت کردند.

۵. نیاز "نظام" به "اصلاح طلبان"

علی خامنه ای "رهبر نظام جمهوری اسلامی" تمام اعتبار خود را پشت محمود احمدی نژاد قرار داد تا برای بار دوم نیز به ریاست جمهوری برسد. حاصل دو دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد اما، بی اعتباری بیش از پیش علی خامنه ای، دو دستگی و اختلافات شدید بین نیروهای بدنه ی رژیم از یک سو و کشاندن کشور تا لبه جنگ با ایالت متحده آمریکا و روردر قرار دادن شورای امنیت سازمان ملل و کشورهای غربی با جمهوری اسلامی از سوی دیگر بود. فشار قطعنامه های متعدد و تحریم های اقتصادی بر روی رژیم به نقطه ی غیر قابل تحملی رسیده بود. در حالی که خامنه ای و احمدی نژاد تا چندی قبل در سخنرانی های علنی خود این تحریم ها را ناچیز و بی اهمیت تلقی می کردند، در پایان سال ۱۳۹۱ خامنه ای با تمام قوا به دنبال آن بود تا از سقوط اقتصادی نظام که می توانست مقدمه ی سقوط سیاسی آن باشد جلوگیری کند. خامنه ای چاره ای نداشت جز اینکه به خواست ایالات متحده و غرب در مورد محدودیت فعالیت های هسته ای، فعالیت هایی که رژیم طی دهه ها، صدها میلیارد دلار خرج آن کرده بود تن در دهد. در بین نیروهای "اصولگرا" هیچ طرف مذاکره کننده ای که بتواند با غرب و آمریکا بر سر اختلافات هسته ای به توافق برسد وجود نداشت. خامنه ای مذاکره و مصالحه ی ناگزیر خود و نظامش با "شیطان بزرگ" را "نرمش قهرمانانه" خواند. انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۲ فرصتی بود تا خامنه ای در جهت حل بحران هسته ای با آمریکا و غرب تلاش کند. او با

وجودی که می توانست به روش خودش و با ابزارهایی که در اختیار دارد، انتخابات ریاست جمهوری را طوری "مهندسی" کند که نفر مورد نظر خود او بالا بیاید، از پیروزی حسن روحانی جلوگیری نکرد تا از طریق او مذاکرات با غرب را به پیش ببرد.

۶. فینال رودروئی جناح حاکم و "اصلاح طلبان"؟

با توافق نظام جمهوری اسلامی با آمریکا و غرب (برجام)، روحانی و "اصلاح طلبان" احساس پیروزی کرده و بیش از پیش به این باور رسیدند که خامنه ای به آنها نیاز دارد. در نیمه دوم سال ۱۳۹۴ "اصلاح طلبان" تمام تلاش خود را متوجه آن کردند تا در انتخابات همزمان مجلس خبرگان و مجلس شورا در هفتم اسفند ۱۳۹۴، اکثریت کرسی ها را تصاحب کنند. بویژه نظر به سالخوردگی و بیماری علی خامنه ای این موضوع برای "اصلاح طلبان" مهم بود که هر طور شده بتوانند رفسنجانی را وارد مجلس خبرگان کنند، که اینطور هم شد. اینک و در آغاز سال ۱۳۹۵ رودروئی جناح غالب نظام به رهبری خامنه ای و "اصلاح طلبان" به رهبری رفسنجانی بسیار واضح تر هم شده است. به این ترتیب در صورت امکان وقوع یک حادثه پیش بینی نشده، امکان وقوع تحولاتی در راس هرم رهبری نظام از هر زمان دیگر بیشتر می باشد.

رودروئی جناح حاکم و "اصلاح طلبان" لحن هرچه تند تر و تهدیدآمیز تری به خود گرفته است. هر از چند گاهی و به هر بهانه ای خامنه ای با اشاره با رفسنجانی و روحانی در سخنرانی های علنی به آنها حمله می کند. بعد از او نیز مقامات مختلف نظامی و امنیتی وابسته به "بیت" (دولت سایه) این خط و نشان کشیدن ها را ادامه می دهند. رفسنجانی و روحانی نیز میدان را خالی نکرده و این واکنش های خامنه ای را بیش از هر چیز ناشی از ضعف او ارزیابی می کنند. آنها با "پیشروی خزنده" ی خود برای قبضه کامل قدرت ادامه می دهند. گاهی با حمله و گاهی با سکوت یا بعضی وقت ها نیز با "ویراژ دادن" به مقابله با خامنه ای می پردازند. در چنین وضعیتی و در آغاز سال ۱۳۹۵، خامنه ای از طرف جناح وابسته به خودش زیر فشار است تا زمانی که هنوز زنده است، موازنه ی قوا را بطور جدی و تعیین کننده به نفع آنها تغییر داده و به مهار یا حتی سرکوب "اصلاح طلبان" پردازد.

فصل سوم

خلاصه و نتیجه گیری پایانی

۱. استراتژی اولیه خمینی

استراتژی خمینی از آغاز، انحصار کامل قدرت و حذف هر نیروی مخالف بود. هدف او تاسیس حکومت اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه به عنوان یک الگوی سیاسی بود. او این استراتژی را به طور گام به گام پیش برد. تاکتیک های او: دروغ (از همان زمان استقرار در فرانسه)، وعده های فریبکارانه، تضعیف نیروهای مخالف، ایجاد شکاف و چند دستگی بین نیروهای مخالف، ایجاد ترس در جامعه، تقویت و گسترش دستگاه اطلاعاتی و سرکوب، فریبکاری سیاسی از طریق مقدس سازی مذهبی در مورد خودش.

تنها دو سال و چهار ماه بعد از انقلاب ۱۳۵۷، خمینی و تمامیت نظام تحت رهبری او همه ی منافذ و راه های مسالمت آمیز فعالیت سیاسی و تغییر و تحولات دمکراتیک را سد کرده و تحولات سیاسی در ایران را به مسیر راه حل های غیر مسالمت آمیز هدایت کردند. خمینی البته از چنین رویارویی استقبال می کرد. او برای پوشاندن ناتوانی های حکومت اسلامی و وعده و وعیدهایش در اداره کشور نیاز به بحران و دشمن تراشی داشت. جدا از بحران های خارجی، بحران های داخلی مهار پذیر نیز می توانست به خمینی در تثبیت حکومتش کمک کند. رهبران نیروهای سیاسی ایران نیز (بویژه رهبری سازمان مجاهدین خلق به عنوان نیرومندترین و تاثیرگذار ترین سازمان سیاسی سراسری کشور در آن زمان)، با بی تدبیری یا بخاطر قدرت طلبی و جنگ ایدئولوژیک با خمینی و به دلیل ناتوانی از دورنگری، در چاهی که خمینی برای آنها کنده بود افتادند. ثمره آن: کشته شدن هزاران انسان (از همه طرف های درگیر)، ضدیت ایدئولوژیک، جدائی و چند دستگی بین مردم ایران و تقویت کینه و نفرت و بدبینی و گسترش بی اعتمادی در فرهنگ سیاسی ایران. به این ترتیب تحولات سیاسی دمکراتیک و مسالمت آمیز در ایران قفل شد و تاکنون (۱۳۹۵) نیز ادامه داشته و به بن بست رسید.

۲. دو نیروی اصلی تاثیرگذار بر روند تحولات سیاسی ایران در آغاز انقلاب

جهت گیری تحولات سیاسی در ایران از سال ۱۳۵۷ به بعد بیش از هر چیز، از دو نیرو بیشترین تاثیر را پذیرفته است: خمینی و مقلدین و پیروانش که اکنون نیز رهبری جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند. سازمان مجاهدین خلق و رهبر آن مسعود رجوی. این دو نیرو در یک جنگ و رقابت دیرینه ایدئولوژیک بودند. ریشه این درگیری جدا از تفسیر و برداشت هر یک از آنها از اسلام و تشیع، به دوره ی زندان های شاه در اوائل دهه ۵۰ شمسی بر می گردد. آمال و آرزوی هر یک از این دو نیرو، نابودی و حذف طرف دیگر است. بنیاد این تقابل بر تنفر و کشتار بنا شده است. هر دو نیرو در عمل به دخالت مذهب در حکومت پایبند هستند. آنچه که برای این دو نیرو اصلا اهمیت ندارد، منافع ملی ایران است. با این وجود هر دو نیرو فریبکارانه اهداف خود را پشت دفاع از مردم ایران، آزادی، عدالت و ... پنهان می کنند. ادعاهائی که البته دیگر امروز کاملا رنگ باخته است. متأسفانه رهبران بسیاری از دیگر نیروهای سیاسی، فاقد ژرف نگری کافی در تشخیص ماهیت جنگ بین این دو نیرو بوده و با حمایت از یک نیرو در مقابل دیگری، عملاً وارد یک بازی اشتباه شده و به سهم خود منافع ملی ایران را پایمال کردند.

مسئولیت اصلی پایان دوره فعالیت مسالمت آمیز سیاسی و کشانده شدن ایران به طرف خشونت و جنگ و درگیری های مسلحانه با شخص آیت الله خمینی و نظام تحت رهبری او می باشد. همزمان، رهبری سازمان مجاهدین خلق با اعلام جنگ مسلحانه یک ماجراجویی بی حاصل اما خونبار را رقم زد. این تصمیم در حالی اتخاذ و اعلام شده که صدها هزار نیروهای هوادار مجاهدین به دلیل سالها فعالیت علنی در شهر و محله شان برای نیروهای سرکوبگر رژیم شناخته شده بودند و فرصتی برای مخفی شدن نداشتند. از فردای اعلام جنگ مسلحانه از سوی رجوی، جان و زندگی این توده های هوادار و خانواده هایشان در معرض خطر مستقیم دستگیری و زندان و شکنجه و اعدام قرار گرفت. بسیاری از آنان نیز ناگزیر به زندگی مخفی روی آورده، کار خود را از دست داده، شهر و محل زندگی خود را ترک کرده و یا باید از کشور خارج می شدند. جنگ مسلحانه سازمان مجاهدین در سال ۱۳۶۰ و بعداً تشکیل ارتش آزادیبخش در سال ۱۳۶۶ چند ویژگی مهم دارد.

۳. نظام جمهوری اسلامی و نیاز جناح های آن به هم

نظام جمهوری اسلامی و رهبری آن توان مدیریتی کشور و حل مسائل و مشکلات داخلی و منطقه ای و بین المللی را ندارد. یک جناح رژیم نمی تواند به تنهایی از پس مدیریت همه معضلات کشور برآید. تا امروز (بهار ۱۳۹۵) اینگونه بوده که هر دو جناح اصلی رژیم ناگزیر برای حفظ تمامیت نظام با هم کنار آمده اند. اما اینک در حالی که هر دو جناح رژیم دست در دست هم دارند، در دست دیگر چاقو گرفته و از پشت به رقیب خود ضربه می زنند. مبنای این کنار آمدن با همدیگر نه بر اساس منافع ملی، نه بر اساس یک توافق منطبق بر قانون، بلکه بر اساس در نظر گرفتن منافع نظام و جناح خود است. آیا در آینده این با هم کنار آمدن دو جناح اصلی نظام ادامه خواهد کرد؟

در دو دهه ی گذشته "اصلاح طلبان" چوب زیر بغل ولی فقیه و جناح غالب بوده اند. هر زمان که خامنه ای برای بزرگ کردن چهره نظام در خارج یا فریب دادن مردم در داخل یا برای معاملات سیاسی با قدرت های غربی به "اصلاح طلبان" نیاز داشته (آخرین نمونه ریاست جمهوری حسن روحانی و مذاکرات با آمریکا و نهایتاً برجام هسته ای)، آنها را وارد صحنه کرده و هر وقت استفاده اش از آنان به اتمام رسیده، با تحقیر آنها را از صحنه خارج کرده است. حاصل همکاری "اصلاح طلبان" با جناح غالب نهایتاً به نفع جناح حاکم و طولانی تر کردن ماندگاری آن بوده است.

۴. مردم ایران تسلیم نظام جمهوری اسلامی نشده اند

در یک جامعه و کشور غیر دمکراتیک نقش سیستم سیاسی حاکم در شکل دهی رفتار و روحیه جمعی، نقشی تعیین کننده است. مردم ایران علیرغم همه سرکوب و محدودیت هائی که رژیم حاکم برای آنها ایجاد کرده است، تسلیم آن نشده و در حد امکان خود به مقابله با وضعیت حاکم بر کشور پرداخته و برای تغییر شرایط اقدام کرده اند. گروه های سیاسی قدیمی موثر در انقلاب ۱۳۵۷ اگرچه نه کامل، اما به میزان زیاد بطور فیزیکی با مردم و جامعه ایران قطع ارتباط کرده و میزان تاثیرگذاری آنها بسیار ناچیز است. طولانی شدن دوره حاکمیت جمهوری اسلامی و عوامل مختلف دیگر روحیه جمعی مردم در ایران را طوری شکل داده که منتظر شرایط مناسب هستند تا وضعیت را تغییر دهند. اینکه این روحیه تا کجا با فهم و خرد و درک عمیق و سازماندهی و برنامه همراه بوده یا اینکه تا کجا متأثر از واکنش های احساسی باشد، روند تغییرات بعدی را مشخص می کند.

۵. ضرورت کار فرهنگی

تغییر نظام سیاسی حاکم بر ایران یک ضرورت فوری است. تغییر، بدون پاسخ به این سوال که چه نظام ارزشی باید جایگزین نظام کنونی شود میتواند موجب هرج و مرج و جنگ و خونریزی شود. یک نظام ارزشی انسانگرا و اومانیستی با مشخصاتی که به آن اشاره شد می تواند منافع ملی ایران و ایرانیان را تامین کند. لازمه نهادینه شدن ارزش های فوق در سطح عمومی و سراسری در ایران یک کار فرهنگی مستمر و عمیق است. این کار فرهنگی دراز مدت است. دراز مدت بودن این کار فرهنگی نباید و نمی تواند دلیلی باشد که هر نوع تلاش برای تغییر نظام سیاسی متوقف و به بعد از آن موکل شود. کار فرهنگی شناساندن و نهادینه کردن ارزش های بنیادین اومانیستی را می توان از خود و از همین الان و اینجا شروع کرد. همزمان می توان تلاش برای شکل دهی یک توافق عمومی سیاسی- اجتماعی بر حول آن ارزش ها را پیش برد.

بعد از ۳۸ سال جامعه ایران در یک وضعیت قفل سیاسی- اجتماعی قرار دارد. این قفل زمانی می شکند که آن ارزش ها هرچه عمومی تر شده و بین مردم و مدعیان سیاسی که آن ارزش ها را نمایندگی می کنند اعتماد سازی شده و مردم مطمئن باشند که جایگزین سیاسی قابل اعتمادی وجود دارد که به آنچه می گوید باور داشته و پایبند است. توافق عمومی بر سر اصول و ارزش های بنیادین در بین جامعه و نیروهای سیاسی، شرط پایه ای لازم برای پیشبرد تغییر و تحولات سیاسی- اجتماعی می باشد.

بین سرعت دادن احساسی به تغییر و تحولات و کار بنیادین و اساسی بر پایه ی تفکر و خرد، اساسی کار کردن مهم تر بوده و الویت دارد. اگر به سرعت تغییرات اولویت داده شود، ممکن است دستاوردهای کوتاه مدتی داشته باشد، اما نظر به وضعیت قفل سیاسی- اجتماعی که به آن اشاره شد، تبعات منفی آن بیشتر و دراز مدت تر خواهد بود.

۶. وضعیت قفل سیاسی- اجتماعی

واقعیت وضعیت قفل سیاسی- اجتماعی ایران در شرایط کنونی (بهار ۱۳۹۵) را می توان اینگونه تصویر کرد:

- از یک طرف اکثریت مردم از وضعیت نظام کنونی و وضعیتی که در آن هستند ناراضی اند، از طرف دیگر جایگزین واقعی (و نه جایگزین شعاری) برای نظام کنونی نمی بینند.

- از یک طرف هر روز و هر ساعت ادامه حاکمیت نظام کنونی بر علیه منافع ملی ایران است و به مردم و سرزمین ایران آسیب های جدی انسانی و روانی و طبیعی و مالی وارد می کند و "باید هرچه زودتر و هرچه فوری تر برود"، از طرف دیگر یک توافق عمومی بر روی اینکه چه نظامی با کدام ارزش ها جای آن را بگیرد وجود ندارد. هیچ نوع توافق عمومی گسترده و همگانی در بین مردم و نیروهای سیاسی بر سر اصول و برنامه و راه کارهای عمومی وجود ندارد. جامعه و نیروهای سیاسی متفرق و متشتت و پراکنده اند.

- از یک طرف تغییر نظام سیاسی حاکم بر ایران ضروری، فوری و لازم است، از طرف دیگر هر نوع تغییر- بدون آن توافق عمومی- می تواند (و نه حتما) وضعیت کنونی را بدتر از آنچه هست بکند.

در چنین وضعیتی مردم مُردد و نسبت به آینده نامطمئن هستند و آمادگی آنها برای پذیرش ریسک و برای براه انداختن یا شرکت در حرکت های اجتماعی پائین می آید. ادامه این وضعیت سرخوردگی و انفعال و نوعی افسردگی و نهایتاً یک احساس درماندگی و اسیصال اجتماعی را موجب می گردد. همبستگی و پیوستگی اجتماعی تضعیف و فکر کردن به خود و منافع خود جای آن را می گیرد. گرایش به انزوا و خلوت کردن با خود (در خانه، در دنیای خود به صورت فردی، خانوادگی یا در دسته های کوچک) افزایش می یابد. بخشی که توان مالی اش را دارند از طریق انواع سرگرمی، شب نشینی و "مهمانی بازی"، یا از طریق طریق مسافرت های خارج کشور به تخلیه خود می پردازند. سطحی نگری، سرگم سازی های زودگذر، تجملگرایی گسترش می یابد. بخشی دیگر از کشور مهاجرت کرده و خارج می شوند. بخش دیگری به اعتیاد پناه می برند. انواع بیماری یا ناهنجاری های روانی- اجتماعی گسترش می یابد. برخی نیز خود را همرنگ سیستم و نظام حاکم می کنند تا حداقل به لحاظ مالی آینده خود و خانواده شان را تضمین کنند. بخش دیگری به "رمز مرگی و روزمره گی" تن در داده یا عادت کرده اند. بخش دیگری ...

- در ایجاد و ادامه ی این وضعیت قفل سیاسی- اجتماعی، هر شهروند ایرانی و هر نیروی سیاسی- اجتماعی (در ایران یا خارج از ایران) نقش و مسئولیت دارد. منظور از مسئولیت داشتن، مقصر دانستن کسی نیست. اما هر فرد و هر جریان سیاسی- اجتماعی و فرهنگی- هر کس در حد خودش- باید در برابر کارها و سیاست هایش پاسخگو باشد.

- وضعیت کنونی ایران حاصل محصول مستقیم یا غیر مستقیم عمل یا بی عملی هر فرد و جریان سیاسی اجتماعی بوده است. پایان این وضعیت نیز به خواست و نقش هر شهروند یا نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی بستگی دارد

۷. جایگزین کردن ارزش ها

پایان دادن به حکومت و نظام جمهوری اسلامی نباید به خودی خود یک هدف باشد. مهم این است که چه نظامی ارزشی باید برود، چرا و کدام نظام ارزشی (و نه یک نظام سیاسی یا یک فرد یا حزب و ...) باید جایگزین آن شود، چرا؟

۷،۱ دیدگاه مبتنی بر ارزش های بنیادین

هر نظام و سیستمی بر پایه ی ارزش هائی اداره می شود. برخی از این ارزش ها بنیادین هستند. ارزش های بنیادین جهت گیری ها را تعیین کرده و به مثابه پایه ای به حساب می آیند که بر روی آن، بقیه ی ساختمان، طرح ریزی شده و ساخته می شود. به بیانی ساده: ارزش های بنیادین "خوب و بد" را، "بکن، نکن" ها را، "حد و مرزها و خط قرمزها" را تعیین کرده و به "چرائی ها و چگونگی ها" پاسخ می دهد. ارزش های بنیادین بر اساس تفسیر و روایتی که از آن ارائه می شود مفاهیمی همچون انسان و اجتماع و طبیعت و رابطه آنها با خود و دیگران و با پیرامونشان را تعریف و تعیین می کنند. برخی از مهمترین ارزش های بنیادین در عصر و زمانه ما - با همه ی کم و کاستی هایشان -، که آن را باید میراث بشری دانست عبارتند از:

- رعایت و احترام به حقوق، شأن و کرامت انسان

- حاکمیت قانون، برابری همه در برابر قانون، قانون برآمده از مجلس منتخب یا نهاد های مردم

- احترام به همه مردم ساکن در یک سرزمین به عنوان شهروند و حذف هر گونه تبعیض و یا انحصار و امتیاز به دلیل قومیت و ملیت، مذهب، جنسیت، یا به دلیل تعلق به یک خانواده یا خاندان
- پذیرش دموکراسی به عنوان باور سیاسی- اجتماعی و شکل اداره امور کشور متکی به انتخاب آزاد مردم
- رعایت اصل تفکیک قوای سه گانه و عدم دخالت آنها در وظایف یکدیگر و تضمین استقلال آنها
- تضمین آزادی رسانه ها، لغو سانسور و کنترل بر رسانه ها، تضمین آزادی دسترسی به اطلاعات برای همه شهروندان، تضمین آزادی بیان و عقیده
- تضمین آزادی نهادهای غیر دولتی (ان جی او) به مثابه نهادهای نظارتی شهروندان بر حسن اجرای ارزش های بنیادین و به عنوان ابزاری برای مشارکت مردم در عرصه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی یا در هر عرصه دیگر
- تضمین و احترام به آزادی های فردی و اجتماعی مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون های برآمده از آن
- رعایت جدائی دین از حکومت، عدم دخالت شریعت در حوزه عمومی و سیاسی و فردی. احترام و پذیرش سکولاریسم. هرگونه باور مذهبی و فلسفی تا آنجا امری شخصی و خصوصی تلقی میشود که به شأن و کرامت انسان آسیب نرساند
- پایبندی و تعهد به اصل پاسخگوئی هر فرد - در هر منصب و مقامی که هست- در قبال وظایفش و در قبال افکار عمومی و رسانه ها
- گسترش علم و دانش و فرهنگ و مبارزه با جهل و ناآگاهی و خرافات و مبارزه با مطلق گرایی و مقدس سازی
- تامین برخورداری از حداقل های درمانی و بهداشتی
- تامین عدالت اجتماعی بر اساس آنچه قانون تعریف کرده است
- مبارزه با هرگونه فساد مالی و چپاول و غارت اموال و دارئی های عمومی، پاسداری از اموال عمومی به عنوان حاصل کار و تلاش و زحمت نسل های گذشته، نسل کنونی و نسل های آینده
- حفظ محیط زیست، حیات وحش و منابع طبیعی و تضمین استفاده ی بهینه و سالم و پایدار از آنها با در نظر داشت منافع نسل های آینده
- تامین دسترسی به تعلیم و تربیت رایگان تا سن ۱۸ سالگی و تامین آموزش فنی و حرفه ای و ورود به بازار کار و برخورداری از حقوق از کار افتادگی و دوران بیکاری

- پذیرش حق تعیین سرنوشت اقوام و ملیت های ساکن در کشور و انتخاب و تعیین سیستم سیاسی کشور با مشارکت مردم و بر اساس احترام و الزام به رای اکثریت. تعیین و انتخاب نوع سیستم سیاسی اداره کشور بر اساس رای نمایندگان منتخب مردم

- پذیرش و احترام به تنوع افکار و اندیشه ها و پلورالیسم سیاسی

- رعایت و احترام به اصل تولرانس و رواداری، احترام به تعقل و خردگرایی، پرهیز از نفرت پراکنی، پرهیز از خشونت در حل و فصل مسائل و منازعات خصوصی و اجتماعی و سیاسی، مگر آنجا که دفاع از خود آن را ناگزیر می سازد

- احترام به صلح و امنیت جهانی، پرهیز از تشنج آفرینی، تروریزم و دخالت در امور داخلی کشورهای دیگر و تلاش در جهت همکاری سازنده بر اساس احترام متقابل با در نظر داشت و رعایت منافع ملی

- پذیرش و احترام اصل انتخاب آزاد و تصمیم گیری مستقل هر شهروند در باره سبک و حوه زندگی و تفکر. مبارزه با قیام مابی در عرصه شخصی، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، تربیتی و سیاسی (مرد سالاری، پدر سالاری، ولی فقیه فردی یا مذهبی یا سازمانی و حزبی و ایدئولوژیک)

در جهان امروز تقریباً همه سیستم های مدعی دموکراسی ارزش های فوق را اصول تفکیک ناپذیر نظام سیاسی خود می دانند. در عمل اما، برخی کشورها به برخی از ارزش های فوق پایبند نیستند. اولویت برخی از ارزش های فوق و نحوه اجرا و پیاده کردن این ارزش ها در هر نظام سیاسی می تواند متفاوت از سیستم های دیگر باشد.

اگر نقش و اهمیت ارزش های بنیادین در شکل گیری یک سیستم و ادامه حیات آن را بپذیریم، چند نتیجه به دست می آید:

اول: آیا نظام سیاسی حاکم بر ایران به ارزش هائی که در بالا آمد باور دارد؟ پاسخ کاملاً منفی است. این نظام نه تنها به این ارزش ها باور ندارد، بلکه بر علیه آنهاست، با آنها ضدیت دارد و برای نابودی آنها می جنگد. هر کجا هم که بر روی کاغذ از برخی از این ارزش ها نام می برد، یک ظاهر سازی بیش نیست و یا اجرای آن فاقد استانداردهای جهانی بوده و یا پرداختن به آن موضوع بدان خاطر است که آن را به "دکائی" برای غارت و چپاول تبدیل کند. علیرغم این، سرنگونی یا از بین رفتن نظام کنونی با وجود همه ی اهمیت و همه ی ضرورتش، به خودی خود مهم نیست. مهم این است، چه نظام ارزشی قرار است جایگزین نظام کنونی شود؟ اسم و شکل حکومت و نظام سیاسی مهم نیست، محتوای آن مهم است. نظام جایگزین قرار است بر پایه و بر اساس باور به کدام ارزش ها جای نظام فعلی را بگیرد؟

دوم: عدم آگاهی مردم، شناخت عمیق و یا عدم پایبندی مدعیان سیاسی به ارزش های فوق یکی از دلایلی است که امروز کشور و مردم ایران در وضعیت کنونی قرار دارند. اگر این را بپذیریم و با نگاهی به امروز: مسئله مهم نباید این باشد که چه کسی یا کدام نظام برود و چه کسی یا کدام نظام بجای آن بیاید، بلکه مهم باید این باشد: چه چیزی می رود، چه چیزی (کدام نظام ارزشی) قرار است جای آن

بباید؟ آیا مدعیان نظام ارزشی جدید قابل باورند و به آن ارزش ها پایبند؟ آیا می توان به آنها اعتماد کرد؟ زمانی مردم (نیروی تعیین کننده) می توانند به این سوال پاسخ دهند که قبل از هر چیز خودشان بدانند چه می خواهند و چرا؟ همچنین باید معیار و امکاناتی وجود داشته باشد که بتوان بوسیله آن ادعای مدعیان رهبری سیاسی را با آن سنجید و چک و کنترل کرد. بعد از پاسخ به این چرایی (چه چیزی را می خواهیم و چرا)، سوال بعد این خواهد بود: چگونه باید این تغییر صورت بگیرد؟

هرگونه تغییر و تحول سیاسی در ارتباط با نظام سیاسی در ایران زمانی می تواند به نتیجه مثبت برسد، که مردم و نیروهای فعال سیاسی اجتماعی بر روی ارزش های بنیادینی که به آن باور دارند، توافق عمومی داشته باشند. آیا در زمان حاضر یک توافق عمومی بر روی ارزش های بنیادین مدون بین اکثریت مردم ایران و یا در بین نیروهای سیاسی مخالف جمهوری اسلامی وجود دارد؟ آیا آنهایی که بر ارزش ها فوق تاکید می کنند، به آن، باور هم دارند؟ آیا واقعا در شرایط کسب قدرت و یا در صورت مشارکت در قدرت سیاسی به آن ارزش ها پایبند و وفادار باقی می مانند؟ در شرایط کنونی چنین توافقی وجود نداشته و چشم اندازها ی آینده نیز ناروشن است.

سوم: نهادینه شدن ارزش های بنیادینی که اکثریت مردم ایران بر روی آن توافق داشته باشند، نیاز به زمان دارد. به عبارتی یک کار فرهنگی دراز مدت است. دراز مدت بودن، معنی اش این نیست که باید ۱۰ سال و ۲۰ سال صبر کرد تا اول این فرهنگ را در خود نهادینه کنیم. هرکس می تواند همین الان، حالا و اینجا از خودش شروع کند و "ساخته شدن" را موکل به دیگران و یا موکل به بعد از فروپاشی و پایان نظام حاکم نکند. مهم این است که نسبت به این موضوع آگاه بود: در صورتی که اکثریت قابل توجه فرد فرد جامعه، نظام ارزشی که از آن صحبت شد را پشت سر نگذاشته و بطور نسبی آن را در خود نهادینه نکرده باشند، هر نوع تغییر و تحول در نظام سیاسی حاکم در ایران، می تواند تشنج و آشوب و هرج و مرج را موجب گشته و یا بر روی کار آمدن نظامی بدتر از رژیم فعلی را با خود به دنبال بیاورد. این ترس در صحبت های عادی و روزمره ی مردم خودش را اینطور نشان می دهد: "اگر آخوندها بروند، بعدش چی می شود؟"

۷,۲ انتقاد از خود و پاسخ من به سوال با رژیم جمهوری اسلامی چه باید کرد؟

جدا از جنبه های عمومی این بحث، مهم این است که هر کس - از جمله خواننده ی این نوشته - تعمق کرده و از خود بپرسد که نظر او در مورد چگونگی پایان دادن به عمر رژیم کنونی در ایران چیست؟ به باور من باید از استمرار و تدوام نظام کنونی و از طولانی تر شدن عمر رژیم حاکم جلوگیری کرد تا وضعیت بش از آنچه که هست خراب تر نشود. باید از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری کرد و به این منظور باید گذشته را نقد کرد. از خود شروع کرده و از خود می گویم: در ۲۲ سال گذشته، یعنی از سال ۱۳۷۳ و پس از جدائی از سازمان مجاهدین خلق، من در یک پروسه ی دائمی شناخت خود درگیر بوده و هستم. یک کنکاش مستمر. فکر و تعمق در این مورد که رفتار و شخصیت و باورهایم چگونه شکل گرفت و چه عواملی در آن تاثیر داشتند، اینکه چرا در ۱۶ سالگی به سیاست علاقمند شده و بعدا به سازمان مجاهدین خلق پیوستم، اینکه چرا بعدا نخواستم با سازمان مجاهدین بمانم و اینکه الان چه می خواهم و چگونه می خواهم به خواسته هایم برسم. در این سالها در حال شناخت خود و ساختن یک خود جدید بوده ام. در حال شناخت ارزش های بنیادینی که در بالا به آن اشاره شد و نهادینه کردن آن ها قبل از هر کسی در رفتار و زندگی شخصی و خصوصی و اجتماعی خودم.

در این مدت تلاش کردم با نگاهی انتقادی به مسائل، به خود و به همه چیز نگاه کنم. اصلی ترین انتقادات خودم را این می دانم که ساده، ساده لوح، ساده باور و ناآگاه بودم. به سرعت اعتماد کرده و همه چیز را مطلق می کردم. اگرچه انگیزه و احساس بالائی در خدمت به کشور و مردم داشتم، اما دانش و آگاهی تخصصی نداشتم. امروز می فهمم فقط با انگیزه ی صادقانه و یا با از خودگذشتگی و روحیه ی فداکاری نمی توان مشکلات یک جامعه و یک کشور را حل کرد. باید دانش و تخصص داشت و باید ابزار و الزامات مناسب کار را فراهم کرد. دیگر "یلخی" کار نکرده و به اجرائی کار کردن دل خوش نمی کنم و انتظار ندارم تا همه چیز به سرعت و یک شبه عوض شود. در گذشته ی تشکیلاتی ام کمتر سوال و پرسش مطرح کرده و بیشتر کار می کردم، دل می سپردم و چشم بسته اعتماد می کردم. اینک تلاش می کنم تا از تصمیم گیری های عاطفی و احساسی فاصله بگیرم و با عقل و استدلال و تا آنجا که می توانم با دانش و با آگاهی تصمیم بگیرم. در همه ی موارد، مسئولیت عمل خود را به عهده گرفته و تلاش می کنم تا آنجا که به اعمال و دیدگاه هایم بر می گردد شفاف و پاسخگو باشم. اگر چه به دلیل سرخوردگی از احزاب سیاسی و بویژه سازمان مجاهدین خلق تصمیم گرفتم که فعالیت سیاسی در ارتباط با احزاب را کنار بگذارم، اما تلاش کردم دیگر بار خودم را یافته و انرژی خود را بر روی فعالیت های حقوق بشری متمرکز کرده و به طور کاری و حرفه ای آرمان های انسانگرایانه ام را دنبال کنم. امروز خودم هستم، آنی که می خواهم باشم. مستقل و آزاد و با اعتماد به نفس. تلاش می کنم با چشم باز و با دوراندیشی تصمیم بگیرم و اجازه نمی دهم کسی یا نیروئی مرا ابزاری برای رسیدن به اهدافش کند. نمی خواهم و اجازه نمی دهم کسی مرا سرباز یک بار مصرف جنگ خودش با این یا آن یکی نیرو کند. در حد خودم گذشته ی مربوط به تحولات ایران، بویژه در ارتباط با رژیم حاکم و سازمان مجاهدین و تأثیرات ویرانگر انسانی، اجتماعی و سیاسی آن را نقد کرده و به اشکال مختلف در این زمینه آگاهی و روشننگری می کنم. اینگونه، امیدوارم با انتقال این آگاهی و تجارب، حقیقت برای نسل جدید و برای آنانکه از روند برخی وقایع بی خبرند بیشتر روش شده و تغییرات آتی در ایران با خونریزی کمتر همراه شود.

بر اساس همه آنچه که در این بخش آمد و با نگاهی مثبتی بر ارزش های بنیادین اومانیستی و دموکراتیک، پاسخ من به چه باید کرد، تا آنجا که به بررسی نظام حاکم بر ایران و وضعیت کنونی کشور بر می گردد این است:

اول: باید از هر نوع همکاری با نظام جمهوری اسلامی و همه نهادهای آن خودداری کرد

دوم: باید از تائید نظام جمهوری اسلامی و سیاست های آن و یا شرکت در بازی های سیاسی آن (انتخابات) خودداری کرد

سوم: باید در مورد سیاست های این رژیم بر ضد منافع ملی ایران و بر ضد ارزش های انسانی روشننگری کرد (هر کسی در حد و توان خودش)

چهارم: نباید در برابر سیاست های نظام جمهوری اسلامی؛ جنگ و مداخله گری و بحران زائی و تشنج پراکنی، تروریسم و کشتار و اعدام و شکنجه و دستگیری و زندان و تحقیر و تبعیض و ...

سکوت کرد. در برابر آن باید مقاومت و مبارزه و روشنگری کرد. (هر کس در حد توان خود و به شکل مناسبی که خود تشخیص می دهد)

پنجم: نظام جمهوری اسلامی حامل یک نظام ارزشی است. در مبارزه با این نظام، فقط مهم این نیست که این نظام برود، بلکه مهم جایگزین کردن یک نظام ارزشی اومانیستی و انسانگرا و دموکراتیک بجای آن است. بر این اساس باید در مورد هر نیرو و جریان سیاسی که نظام ارزشی مشابه جمهوری اسلامی را نمایندگی می کند، اما با فریبکاری، خود را دموکرات و مدافع آزادی می نامد نیز روشنگری کرد.

ششم: لازمه جایگزینی یک نظام اومانیستی و انسانگرا و دموکراتیک، نهادینه کردن آن ارزش ها در خود و در جامعه است. این موضوعی است که زمان می برد و یک کار فرهنگی و دراز مدت محسوب می شود. با آگاهی نسبت به این موضوع، در جهت نهادینه کردن این ارزش ها در حد خود تلاش می کنم. در حد خود در جهت شناساندن ماهیت نظام جمهوری اسلامی و نیروهای مشابه آن روشنگری و فعالیت می کنم. در حد خود در جهت روشن گردن حقیقت، شناساندن ارزش های انسانی، ترمیم بی اعتمادی و تقویت باور به خویش و توانمندی های خود تلاش و فعالیت می کنم.

هفتم: به دلیل اینکه نیروی تعیین کننده در تحولات داخلی ایران را مردم می دانم، پشتیبانی و حمایت از مبارزات مردم و انعکاس آن مبارزات را لازم و ضروری می دانم. از خارج ایران می توان تحولات ایران را نقد و بررسی کرد، اما مردم ایران خود تحولات سیاسی- اجتماعی را رقم می زنند.

هشتم: با در نظر داشت باور به اصل مسئولیت انسان، به اصل پاسخگوئی در قبال اعمال، رفتار و تصمیم گیری و سیاست گذاری های فردی و جمعی باور دارم. در نتیجه، در بررسی دلایل موفقیت یا عدم موفقیت روند تغییر و تحولات در ایران، قبل از آنکه عوامل خارجی را مهم بدانم، نقش عنصر داخلی (مردم و نیروهای سیاسی- اجتماعی) را تعیین کننده دانسته و بر این باورم که ضروری است تا در تحلیل ها با نگاهی انتقادی به این عامل توجه بیشتری داشت.

۸. چه می توان کرد؟ فروپاشی و تدارک و آماده سازی آمادگی برای انتقال قدرت

نظر به ناکامی استراتژی ها و راه کارهایی که در این نوشتار به آنها اشاره شد و این واقعیت که تاکنون نتوانسته اند به عمر نظام جمهوری اسلامی پایان دهند. بر این باورم که برای پرهیز از تکرار انقلابی همچون سال ۱۳۵۷، برای پرهیز از بروز یک جنگ داخلی و خون و خون ریزی بی معنی و بی حاصل و برای جلوگیری از دخالت نظامی خارجی باید گزینه فروپاشی رژیم حاکم را تقویت کرد. باید رژیم کنونی را قدم به قدم به عقب راند، بحران های درونی و بیرونی آن را تشدید کرد و بویژه تناقضات محتوایی آن و جنگ قدرت درونی آن را تشدید کرده و دامن زد تا زمینه فروپاشی آن فراهم گردد. تلفیق فروپاشی گام به گام با خواست انتخابات آزاد زیر نظر ارگان های بین المللی شاید درست ترین گزینه در شرایط کنونی باشد.

۸, ۱ تدارک فروپاشی گام به گام

- نظام جمهوری اسلامی حاضر به دست کشیدن داوطلبانه از قدرت (جز در شرایط ضعف مطلق) نبوده و حاضر به تن دادن به انتخابات آزاد نیست، اما در آستانه فروپاشی شاید رهبران آن برای نجات

فیزیکی خود و خانواده شان هم که شده به انتخابات آزاد زیر نظارت بین المللی تن در دهند. تلفیق مبارزه صنفی- سیاسی و مبارزه منفی و افزایش سطح مطالبات و وارد کردن رژیم به عقب نشینی های مکرر تا زمانی که در تنگنا قرار گرفته و به انتخابات آزاد زیر نظر ارگان های بین المللی تن دهد کم هزینه ترین روش برای گذار از جمهوری اسلامی می باشد.

- هر یک روز ادامه عمر رژیم جمهوری اسلامی در ایران بر ضد منافع ملی مردم و کشور ایران است. بنابر این هر تلاش اصولی برای پایان عمر این رژیم شایسته حمایت است.

- مردم ایران، (در اساس در داخل کشور) نیروی تعیین کننده در تغییر صحنه سیاسی و آن نیروی اصلی است که می تواند به عمر رژیم حاکم بر ایران پایان دهد.

- روش مناسب برای پایان دادن به عمر این رژیم پرهیز از خشونت می باشد. (جز در صورت ضرورت، یعنی فقط در حد دفاع موردی از خود برای منتفی کردن خطر مرگ یا نجات جان خود و دیگران انهم با تاکید بر نکشتن عامدانه ی مهاجمین و سرکوبگران).

- از آنجا که اصل بر این است که نظام جمهوری اسلامی داوطلبانه قدرت را به مردم منتقل نخواهد کرد، روش مبارزه غیر خشونت آمیز، روشی است که می تواند سالهای سال به درازا بکشد، راهی نسبتا طولانی تا زمانی که سرانجام منجر به "فروپاشی" نظام شود. با وجود احتمال طولانی شدن پروسه فروپاشی، از طرف دیگر این امر می تواند هر زمان اتفاق بیافتد. بر این اساس بطور همزمان و در چند جهت، یکسری تلاش ها و آماده سازی ها ضروری خواهد بود:

- به لحاظ فردی و اجتماعی پرهیز از هر نوع همکاری و هم راهی و هم صدائی با نظام جمهوری اسلامی، بویژه در زمینه شرکت در بازی "انتخابات". کسی که به ارزش های بنیادین اومانیستی، حقوق بشری و ارزش های دمکراتیک باور داشته و به آن پایبند است تمامیت نظام جمهوری اسلامی، "انتخابات" آن و "اصلاح طلبان" درونی حکومت را نفی می کند. قابل درک است (اما قابل تائید نیست) که مردم عادی برای حل و فصل مسائل روزمره خود، یا از موضعی عکس العملی برای به جان هم انداختن جناح های مختلف، یا به دلیل هیجانات مقطعی و ...، بطور تاکتیکی در بازی "انتخابات" نظام شرکت کنند. تبلیغ شخصیت ها و گروه ها و جریان های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی برای شرکت در انتخابات اما، برخلاف مردم که ناشی از یک نیاز تاکتیکی است، یک مفهوم و تأثیر استراتژیک داشته که از موضعی فرصت طلبانه انجام شده که نتیجه ی آن ایجاد توهم و طولانی کردن عمر این نظام خواهد بود.

- باید از هر نوع اعتراض و فعالیت صنفی اقتشار مختلف در جامعه حمایت کرده و در حد توان آن را تبلیغ کرده و پوشش داد. می توان با افزایش مطالبات و اعتراضات مختلف و مستمر، نظام حاکم را در همه عرصه ها به عقب نشینی کشاند و زمینه های فروپاشی را فراهم کرد.

- باید با خود و گذشته خود، چه به لحاظ فردی و گروهی و اجتماعی برخوردی انتقادی داشت. ضعف های تاریخی و فرهنگی را شناخت و مانع از آن شد که اشتباهات گذشته برای روی کار آمدن یک نیروی غیر دمکراتیک دوباره تکرار شوند.

- باید با پذیرش مسئولیت در قبال رفتار و مواضع و اعمال خود، به لحاظ فردی و جمعی در قبال آن پاسخگو بود.

- باید تلاش کرد در حد امکان، بی‌اعتمادی‌ها را از بین برد و فعالیت‌های دسته‌جمعی و سازماندهی شده را تقویت کرد. باید بجای مطلق‌نگری، خودحق‌پنداری، حذف دیگران، انحصار طلبی و هژمونی طلبی و ... به اصل مدارا و احترام به هم باور داشته و به آن پایبند بود. ارزش و باورهای دموکراتیک را آموزش دیده و آموزش داد، به آن پایبند و وفادار بود. ضمن تاکید بر حق تعیین سرنوشت خود به لحاظ فردی، گروهی و ملی، در جهت توافق همگانی و توافق ملی گام برداشت و همکاری‌های ائتلاف گونه را تقویت کرده و قدرت را تقسیم نمود.

- باید بر جدائی دین از حکومت تاکید کرد. به سکولاریسم و به پلورالیسم فکری و سیاسی و به حاکمیت قانون احترام گذاشت.

- من شخصا به نیروهای سیاسی سنتی و رهبران آنها، نیروها و جریان‌هایی که در انقلاب ۱۳۵۷ دخالت داشته‌اند باور ندارم. آنها چه در زمان "انقلاب و چه در ۳۸ سال گذشته آزمایش خود را پس داده و نشان داده‌اند که صلاحیت رهبری یک مبارزه دموکراتیک را ندارند. این نیروها تنها در صورتی که گذشته خود را مورد نقد قرار داده و صادقانه در مورد سیاست‌هایشان پاسخگو باشند، می‌توانند در مبارزه مردم نقش مثبت داشته باشند. مبارزه جدید مردم ایران برای نیل به آزادی، دموکراسی، حق حاکمیت ملی، سکولاریسم و عدالت و رفاه اجتماعی رهبران جدیدی نیاز دارد که به مرور زمان و از دل همان مبارزات صنفی-سیاسی روزمره در داخل ایران رشد خواهد کرد و بالا خواهد آمد. یک رهبری دسته‌جمعی، لیبرال، به دور از فردگرایی و تقدس‌گرایی و به دور از مطلق‌نگری و تعصب، پایبند به رفع تشنج در داخل و خارج کشور. پایبند به حاکمیت قانون و آگاه به علوم زمانه و متکی به تیم‌های کارشناسی و تخصصی.

تا تحقق آنچه در بالا آمد (شاید) راهی نسبتاً طولانی در پیش باشد. راه اما، خود هدف است. دیرتر به مقصد رسیدن، مطمئن‌تر به مقصد رسیدن، با خونریزی و خسارت کمتر به مقصد رسیدن، بهتر از دست و پا زدن و خود را "دلخوش" کردن به این است "که ما ساکت ننشسته و داریم کاری می‌کنیم". فراموش نباید کرد که بخشی از چرایی طولانی شدن عمر نظام حاکم، به ما - به تک‌تک ما - مردم ایران و فعالین سیاسی و اجتماعی و شخصیت‌ها و نیروهای سیاسی بر می‌گردد. عمر این نظام می‌تواند باز طولانی و طولانی‌تر هم بشود. ما اما، می‌توانیم خود را آماده کنیم. کسی نمی‌تواند زمان فروپاشی این رژیم را پیش‌بینی کند. در آن زمان هرچه بیشتر (به لحاظ فردی و گروهی) آماده‌تر باشیم، تغییر و تحولات سیاسی با خونریزی کمتر همراه شده و سازندگی بعد از آن و برقراری یک حاکمیت دموکراتیک تضمین بالاتری خواهد داشت. همه این قدم‌ها را می‌توان از همین حالا شروع کرد. هر کس در حد توان خودش. اینگونه، می‌توان امیدوار بود که پس از نظام فعلی، نیروئی مهیب‌تر از آن به قدرت نخواهد رسید.

حنیف حیدر نژاد

بهار ۱۳۹۵ / ۲۰۱۶

<http://www.hanifhidarnejad.com>